



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

نهم



دولت و ملت
همدل و
همزبان

۱۴۰۰



محتوای مسابقه دانش آموزان پایه نهم (سوم راهنمایی)

بلاغت



شما عزیزان و نور چشمهای ما، دانش آموزان و زبندگان و بچه‌های با استعداد و خوش حافظه - چه دختر و چه پسر - که در وادی حفظ و ترجمه‌ی نهج البلاغه و فراگیری این کتاب مقدس افتاده‌اید، بدانید که این نعمت، بسیار با برکت و با عظمت است. این موهبت خدایی را مغتنم شمارید و پیش بروید.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانش‌آموزان شرکت‌کننده در مسابقات نهج البلاغه سال ۱۳۶۵.



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴.....	پیشگفتار.....
۵.....	خطبه ۱۰۵.....
۵.....	اوصاف برجسته پیامبر (صلی الله علیه وآله).....
۷.....	از شما انتظار نداشتم!.....
۱۱.....	دست از دامن رهبر الهی خود بردارید.....
۱۳.....	وظایف امام و مردم.....
۱۶.....	خطبه ۳۷.....
۲۰.....	زورمندان ستمگر نزد من ضعیفند!.....
۲۳.....	من نخستین مسلمانم.....
۲۶.....	خطبه ۱۵۷.....
۲۶.....	توجهی دیگر به مبدأ و معاد.....
۳۱.....	ناپایداری دنیا.....
۳۵.....	حضور در دادگاه الهی.....
۴۰.....	خطبه ۴.....
۴۱.....	چشم و گوش خود را باز کنید.....
۴۷.....	امروز پرده ها را کنار می زنم!.....
۵۰.....	خطبه ۱۷۴.....
۵۱.....	کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست.....



پیشگفتار

« نهج البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمانهاست؛ مطالب این کتاب به طور مجرد از زندگی مطرح نشده. گوینده‌ی این کلمات یک رئیس مملکت، یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بر یک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ - که مسؤولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بر دوش داشته - با احساس این مسؤولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد، می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند. مانند عارفی نیست که به حالات و کیفیات درونی و نفسانی خود تکیه می‌کند. انسانی است که بار مسؤولیت اداره‌ی یک جامعه‌ی عظیم را بر دوش خود احساس می‌کند و دانای دین و بصیر به همه‌ی معارف اسلامی و قرآنی است؛ با این دل پرمعرفت، با این روح بزرگ و در مقام این مسؤولیت با مردم روبرو می‌شود، با آن‌ها حرف می‌زند، از آن‌ها می‌خواهد، به آن‌ها می‌گوید و پاسخ سؤال‌ها و استفهام‌های آن‌ها را می‌دهد؛ این شرایط صدور نهج البلاغه است. شاید با همه‌ی روایاتی که ما از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) داریم از این جهت فرق می‌کند، آن‌ها مربوط به دوران حاکمیت مورد قبول اسلامی از دیدگاه ائمه (علیهم‌السلام) زندگی نمی‌کردند. آن‌ها در دوران اختناق به سر می‌بردند، مسائل از دیدگاه یک حاکم و مسؤول اداره‌ی مملکت بر زبان آن‌ها جاری نمی‌شد. اما امیرالمؤمنین به عنوان یک حاکم اسلامی حرف می‌زند، با یک جامعه‌ای که تحت اشراف و حکومت خود اوست حرف می‌زند، و این بیشترین سخنانی است که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل شده. البته در کلمات آن حضرت سخنانی هم هست که مربوط به دوران حکومت ایشان نیست. ما امروز در همان شرایط قرار داریم، شرایط کنونی جامعه‌ی اسلامی همان شرایط است. البته نهج البلاغه مخصوص کشور ما نیست، مال همه دنیای اسلام است، اما دنیای اسلام هم امروز در حال یک بیداری و حیات دوباره‌ی اسلامی است، در کشور ما و در جامعه‌ی ما - که در سایه‌ی همین آموزش‌های امیرالمؤمنین و با اتکاء به نفس نهج البلاغه این انقلاب به پیروزی رسیده، و امروز همان جامعه اسلامی و علوی تشکیل شده و همان شرایط تقریباً در بیشتر ابعاد بر جامعه‌ی ما و کشور ما حکومت می‌کند - امروز روز استفاده‌ی هر چه بیشتر از نهج البلاغه است. امروز شرایطی مشابه شرایط دوران حکومت امیرالمؤمنین است، پس روزگار نهج البلاغه است. امروز می‌شود {با} از دیدگاه دقیق و نافذ امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به واقعیت‌های جامعه و واقعیت‌های جهان نگاه کرد و بسیاری از حقایق را دید و شناخت و علاج آن‌ها را پیدا کرد. لذاست که به نظر ما امروز از همیشه به نهج البلاغه ما محتاج‌تریم.»

سخنرانی مقام معظم رهبری (حفظه الله) در کنگره بین‌المللی نهج البلاغه ۱۳۶۳/۰۱/۲۶



خطبه ۱۰۵

بخش اول: حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَهِيدًا وَبَشِيرًا، وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَانْجَبَهَا كَهْلاً، وَ أَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً، وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً.

(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد(صلی الله علیه وآله) را مبعوث ساخت که گواه بر اعمال آنها و بشارت دهنده (به پاداش های الهی در برابر نیکی ها) و بیم دهنده (از کیفر الهی در برابر زشتی ها) بود. در کودکی شایسته ترین مخلوق، و در بزرگسالی نجیب ترین و شایسته ترین آنان بود. اخلاقش از همه پاکان، پاکتر، و باران جود و سخایش، از همه بادوام تر بود.

شرح و تفسیر

اوصاف برجسته پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امام (علیه السلام) در بخش اول این خطبه، اشاره به نعمت پرفیض ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرده و او را به هفت وصف از اوصاف برجسته اش می ستاید. می فرماید: «(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را مبعوث ساخت، که گواه بر اعمال آنها و بشارت دهنده (به پاداش های الهی، در برابر نیکی ها) و بیم دهنده (از کیفر الهی، در برابر زشتی ها) بود. در کودکی شایسته ترین مخلوق و در بزرگسالی نجیب ترین و شایسته ترین آنان بود. اخلاقش از همه پاکان، پاکتر و باران جود و سخایش از همه با دوام تر بود». (حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيدًا، وَ بَشِيرًا، وَ نَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَ انْجَبَهَا كَهْلاً،^۱ وَ أَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً،^۲ وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً^۳).

توصیف اول (شهِيداً) اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده: «وَيَوْمَ نَبَعْتُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» (به یاد آورید!) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم».^۴

و توصیف دوم و سوم اشاره به همان است که در چندین آیه از قرآن مجید به آن اشاره شده است؛ مانند: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا؛ ما تو را به حق فرستادیم در حالی که بشارت دهنده و بیم دهنده ای».^۵

در توصیف چهارم سخن از دوران طفولیت آن بزرگوار است که حتی در آن زمان از نظر ظاهر و باطن ممتاز بود؛ به گونه ای که طبق نقل «مناقب ابن شهر آشوب» «ابن عباس» می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن زمان با کودکان

۱ - «کهل» به معنای فرد میانسال است و بعضی گفته اند این واژه به کسی که سی سال به بالا داشته باشد، اطلاق می شود و به معنای پیر نیست.

۲ - «شیمه» به معنای اخلاق است و جمع آن «شیم» (بر وزن ستم) است.

۳ - «دیمه» به معنای بارانی است که به صورت طولانی و نرم نرم و بدون رعد و برق می بارد.

۴ - سوره نحل، آیه ۸۹.

۵ - سوره بقره، آیه ۱۱۹.



(هم سن و سال خود) دوستی و رفاقت داشت. آنها از روی نادانی گاه آلوده سرقت چیزی می شدند، ولی آن حضرت هرگز دست به سوی اموال مردم دراز نمی کرد؛ آنها از نظر ظاهر گاه آلوده بودند، ولی آن حضرت همواره پاک و تمیز بود. و نیز در همان کتاب از حضرت «ابوطالب» نقل شده است: «من هرگز دروغی از او نشنیدم و آثار جاهلیت در او نمایان نبود؛ بی جهت نمی خندید و همراه کودکان بازی نمی کرد».

باز در همان کتاب آمده است که گاهی برای «عبدالمطلب» در سایه کعبه فرشی می گستراندند و هیچکس به احترام او بر آن فرش نمی نشست؛ فرزندانش در اطراف فرش می نشستند، تا او خارج شود؛ ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در همان زمان می آمد و روی فرش «عبدالمطلب» می نشست! عموهایش می خواستند او را دور کنند؛ «عبدالمطلب» می گفت فرزندم را رها کنید! «فَوَاللَّهِ إِنَّ لَهُ لَشَأْنًا عَظِيمًا؛ به خدا سوگند! او مقام والایی دارد»^۶ و نیز از «ابوطالب» در مورد خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زمان طفولیت و نوجوانی این دو بیت نقل شده است. می گوید:

وَلَقَدْ عَهَدْتُكَ صَادِقًا فِي الْقَوْلِ لَا تَتَرِيدُ
مَا زِلْتَ تَنْطِقُ بِالصَّوَابِ وَأَنْتَ طِفْلٌ أَمْرُدُ

«من همواره تو را راستگو دیدم که سخنی به گزاف نمی گویی. تو همواره سخن به صواب می گفتی، در حالی که هنوز در سن نوجوانی بودی.»^۷

و از عجایب اینکه در حالات شیرخوارگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نوشته اند: هنگامی که او را به دایه اش «حلیمه» سپردند، او تنها از پستان راست وی شیر می نوشید و اصلاً تمایلی به پستان چپ نشان نمی داد! گویی می خواست عدالت را رعایت کند و سهم فرزند «حلیمه» را نیز در نظر بگیرد.^۸

و در پنجمین و ششمین و هفتمین توصیف اشاره به نجابت و کرامت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بزرگسالی می کند چیزی که بر کسی پوشیده نیست و تاریخ شاهد صدق آن است. تواضع، محبت، هوش و درایت آن حضرت، عفو و گذشت او زبازد خاص و عام بود؛ هر چه داشت بی دریغ در اختیار نیازمندان قرار می داد و باران جود و بخشش او، پردوام بود. او از همه سخاوتمندتر بود، به گونه ای که هرگز درهم و دیناری نزد او باقی نمی ماند و اگر چیزی اضافه می آورد و به نیازمندی برخورد نمی کرد که به او ببخشد، آرام نمی گرفت و در منزل نمی آسود، تا آن را به نیازمندی برساند. او افراد با فضیلت را گرامی می داشت و در صله رحم کوشا بود. عذر خطاکاران را می پذیرفت و در لباس و غذا بر غلامان پیشی نمی گرفت.

بخش دوم: فَمَا اخْلَوْتُ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا، وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَقْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا، قَلِقًا وَضِيئُهَا، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَحَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودِ، وَصَادَقْتُمُوهَا،

۶ - مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۳۴ تا ۳۷. (مطابق نقل شرح نهج البلاغه شوشتری، جلد ۲، صفحه ۲۰۴) و سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۱۷۸.

۷ - همان مدرک.

۸ - این حدیث را ابن شهر آشوب، طبق نقل بحار الانوار،



وَاللّٰهُ، ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَىٰ أَجَلٍ مَّعْدُودٍ. فَلَا رِضٌ لَّكُمْ شَاغِرَةٌ، وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سِيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسَلَّطَةٌ، وَ سِيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ. أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَأْرًا، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا وَ إِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يَقُوتُهُ مَنْ هَرَبَ. فَأُقْسِمُ بِاللّٰهِ، يَا بَنِي أُمَيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ! أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّنْذِيرَ وَ قَبْلَهُ!

شما (ای افراد ضعیف الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود. (و کار شما به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی، همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دوردست بلکه غیر موجود! به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه رو هستید، همچون سایه ای است گسترده، تا سر آمدی معین. امروز زمین برای شما آزاد و بی مانع و دست هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (الهی شما) نسبت به شما بسته است؛ شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده است؛ ولی آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد. و هر حقی صاحب و طالبی. و انتقام گیرنده خون های ما، مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فرو گذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن و مجازات کسی ناتوان نگردد و هیچ کس از پنجه عدالتش نگریزد. ای بنی امیه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید. آگاه باشید! بیناترین چشم ها آن است که شعاعش در دل نیکی ها نفوذ کند، و شنواترین گوش ها آن است که اندرزها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!

شرح و تفسیر

از شما انتظار نداشتیم!

این بخش از خطبه - که به نظر می رسد با بخش اول فاصله ای داشته که مرحوم «سیّد رضی» آن قسمت را نقل نکرده؛ چون بنای آن بزرگوار، بر گزینش بخش های خاصی از خطبه ها و گلچینی از عبارات مولا (علیه السلام) بوده است - به گفته بسیاری از شارحان نهج البلاغه، خطاب به بنی امیه است و شاهد آن اینکه در اواخر این بخش، نام بنی امیه به صراحت آمده است؛ در حالی که جمعی دیگر از شارحان نهج البلاغه معتقدند مخاطب در قسمت اول این بخش، باقی مانده صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تابعین هستند و ذیل آن خطاب به بنی امیه است و تعبیراتی که در آغاز این بخش است، معنای دوّم را تأیید می کند؛ زیرا تعبیرات نشان می دهد که امام (علیه السلام) کسانی را مورد سرزنش قرار داده که انحراف از جاده حقّ درباره آنها غیر منتظره بوده است و می دانیم بنی امیه در طول تاریخ گروهی ستم پیشه، مخالف اسلام و منحرف بودند.



به هر حال، امام (علیه السلام) در این بخش می فرماید: «شما (ای مسلمانان ضعیف الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید، و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود!». (فَمَا احْلَوْلَتْ^۹ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَافِهَا^{۱۰} إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَقْتُمُوهَا جَائِلًا^{۱۱} خِطَامُهَا^{۱۲}، قَلِقًا^{۱۳}، وَ ضَيْنًا^{۱۴}).

اشاره به اینکه در زمان حکومت عثمان و بعد از فتوحات اسلامی و ریخت و پاش در بیت المال، شما به لذات دنیا و زرق و برق آن دست یافتید و همین امر، شما را از خدا دور ساخت؛ حاکمان مشغول ثروت اندوزی بودند و توده های مردم مشغول عیش و نوش.

لذا در ادامه سخن می افزاید: «کار به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دور دست و غیر موجود!». (قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ اقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَ حَالُهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودِ).

گروهی بر بیت المال افتاده بودند و با کمک دستیاران خود آن را غارت می کردند و این اموال حرام در میان مردم گسترده می شد.

تعبیر به «السِّدْرِ الْمَخْضُودِ» (درخت سدر بی خار) اشاره به این است که نهی پروردگار و تحریم او همچون خارهایی است، در برابر لذات نامشروع دنیا؛ ولی افراد بی تقوا و لایبالی نواهی الهی را نادیده می گیرند و حرام نزد آنها همچون سدر بی خار است. ارباب لغت می گویند: درخت سدر انواعی دارد بعضی از آنها میوه بسیار شیرین و معطری دارد که دست و لباس کسی که آن را می خورد، آغشته به عطر آن می شود.^{۱۵}

آری، دنیا پرستان اموال حرام را همچون میوه شیرین سدر بی خار می بلعند و اعتنا به اوامر و نواهی پروردگار ندارند و در چنین فضایی حرام همه جا را پر می کند و حلال از دسترس مردم بیرون می رود.

سپس می افزاید: «به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه رو هستید، همچون سایه ای است گسترده تا سرآمدی معین؛ امروز زمین برای شما آزاد و بی مانع و دست هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (واقعی و الهی) نسبت به شما بسته است! شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده است!». (وَ صَادَقْتُمُوهَا، وَاللَّهِ، ظِلًّا

۹ - «احلولت» یعنی شیرین شد؛ از ماده «حلو» به معنای شیرینی گرفته شده است.

۱۰ - «اخلاف» جمع «خلف» (بر وزن جلف) به معنای نوک پستان شتر است.

۱۱ - «جائل» از ماده «جولان» در اصل به معنای زائل شدن چیزی از مکانش می باشد. این تعبیر در مورد حیوانی که مهارش را رها می کند و به هر سو می رود، اطلاق می شود.

۱۲ - «خطام» به معنای مهار و افسار است.

۱۳ - «قلق» از ماده «قلق» (بر وزن ضرب) به معنای اضطراب و حرکت دادن چیزی است.

۱۴ - «وضین» نوار پهنی است که دو طرف آن را از زیر شکم حیوان به جهاز شتر می بندند، تا سقوط نکند و در فارسی به آن تنگ (بر وزن سنگ) می گویند.

۱۵ - لسان العرب، ماده «سدر».



مَمْدُودًا إِلَىٰ أَجَلٍ مَّعْدُودٍ، فَلَا أَرْضَ لَكُمْ شَاغِرَةً^{۱۶} أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَأَيْدِي الْقَادَةِ عَنكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سَيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسَاطِطَةٌ، وَ سَيُوفُهُمْ عَنكُمْ مَقْبُوضَةٌ).

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که در این بخش از خطبه، روی سخن به گروهی از مؤمنان، از بازماندگان صحابه و تابعین است؛ که آنها به هنگام وزش تندبادهای آزمایش الهی، نتوانستند خود را حفظ کنند و همراه تندباد به هر سو حرکت کردند.

دنیا آنها را به خود مشغول داشت و فریفته زرق و برق خود نمود. این در حالی بود که حتی برای امام (علیه السلام) در دوران حکومتش امکان بازداشتن آنها نبود؛ چرا که در عصر عثمان چنان غرق در زخارف دنیا شدند، که نجات آنها به آسانی ممکن نبود.

سپس آنها را به شدت تهدید می کند که بدانند اوضاع چنین نمی ماند و حساب و کتابی در کار است. می فرماید: «آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد و هر حقی صاحب و طالبی، و انتقام گیرنده خون های ما مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فروگذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد و هیچ کس از پنجه عدالتش نگریزد!». (الْأَوْ وَ إِنِّ لِكُلِّ دَمٍ نَّائِرٌ^{۱۷} وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبٌ وَ إِنِّ النَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ).

اشاره به اینکه، اگر عذاب و انتقام الهی در برابر این خلاف کاری های ظاهر و آشکار، به تأخیر افتد، بدین معنا نیست که این اعمال به فراموشی سپرده شده است و یا کسی را توان و یارای فرار از چنگال عدل الهی است.

جمله «إِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَائِنَا...» (با توجه به اینکه «نائِر» از ماده «نار» که به معنای خونبها، یا خونخواهی است، گرفته شده) اشاره به این است که خون هایی که به ناحق از ما خاندان پیامبر ریخته می شود، خون خواهش خداست؛ چرا که در راه او و برای او ریخته شده و جنبه شخصی و قبیله ای ندارد و به یقین چنین خونخواهی، در کار خود عاجز نمی ماند.

در پایان این بخش روی سخن را به بنی امیه کرده و با تعبیرات پر معنایی به آنها هشدار می دهد. می فرماید: جالب اینکه از یکی از سران بنی امیه بعد از زوال حکومت آنها پرسیدند سبب زوال ملک شما چه بود؟ او در پاسخ گفت: «عَمَّالٍ ما بر رعایا ظلم کردند و انتظار داشتند ما عکس العملی نشان ندهیم. مالیات های سنگین بر مردم تحمیل کردیم و آنها از اطراف ما پراکنده شدند. باغ ها و زراعت های ما ویران شد و خانه های ما خالی گشت. ما به وزرای خود اعتماد کردیم، ولی آنها منافع خویش را بر منافع ما مقدم داشتند و کارها را بدون اطلاع ما انجام دادند و نتیجه را از ما پنهان داشتند. حقوق لشکریان را به موقع به آنها ندادیم و آنها از اطاعت ما سر پیچیدند و دست در دست دشمنان ما گذاشتند. ما از

۱۶- «شاعره» از ماده «شغور» به معنای خالی شدن و آزاد و بی مانع گشتن است.

۱۷- «نائِر» از ماده «نار» (بر وزن قعر) (که همزه آن تبدیل به الف شده و «نار» (بر وزن غار) خوانده می شود). در اصل به معنای خونخواهی و خونبهاست و گاهی به معنای خون گفته شده که آن هم کنایه از همین است و تعبیر به «نارالله» که درباره امام حسین و امیرمؤمنان آمده است: (يَا نَارَ اللَّهِ وَ اَيْنَ نَارِهِ). اشاره به این است که خونبها و خونخواهی آن دو بزرگوار، تعلق به خانواده، یا قبیله ای ندارد؛ بلکه تعلق به خدا دارد و مربوط به تمام جهان انسانیت است.



مقابله دشمنان ناتوان شدیم، چون یار و یآوری نداشتیم و پنهان ماندن اخبار و حقایق از ما، از مهمترین اسباب زوال حکومت ما بود».^{۱۸} (دقت کنید، این درست همان چیزی است که امام (علیه السلام) در خطبه بالا پیش بینی فرمود!)

در پایان این بخش روی سخن را به بنی امیه کرده و با تعبیرات پر معنایی به آنها هشدار می دهد. می فرماید:

«ای بنی امیه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید». (فَأُقْسِمُ

بِاللَّهِ، يَا بَنِي أُمَيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ!)

مبادا گمان کنید اگر خون های بی گناهان را ریختید و بر صغیر و کبیر رحم نکردید و پایه های حکومت خود را با ظلم و ستم و نهب اموال و سفک دما، محکم کردید، این قدرت و حکومت، مدت زیادی برای شما باقی می ماند! تصور نکنید اگر خون من و فرزندانم در این راه ریخته شود، دنیا به کام شما خواهد بود! به زودی دشمنان شما از هر سو بر می خیزند و ضربات خود را با قیام های پی درپی، بر سر شما وارد می کنند و سرانجام کاخ حکومت شما فرو می ریزد و دودمان شما بر باد می رود و دشمنانتان همه شما را از دم شمشیر می گذرانند و حتی بر مردگان شما نیز رحم نمی کنند؛ استخوان های مردگان را از قبر درآورده، آتش می زنند.

تاریخ می گوید: آنچه را امام (علیه السلام) درباره آنها پیش بینی کرده بود، دقیقاً واقع شد که بخشی از آن در شرح خطبه ۸۷ ذکر شده است.^{۱۹}

در پایان این سخن می فرماید: «آگاه باشید! بیناترین چشم ها آن است که شعایش در دل نیکی ها نفوذ کند و شنواترین گوش ها آن است که یادآوری ها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!». (أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَ قَبْلَهُ).

اشاره به اینکه اگر شما و سایر مردم، چشم و گوش باز داشته باشید؛ پیدا کردن راه خیر و سعادت، مخفی و پیچیده نیست؛ ولی افسوس! که هوای نفس و هوس های سرکش، چنان پرده ظلمانی بر چشم و گوش انسان می اندازد، که حقایق واضح را نمی بیند و دوستانه ترین اندرز را نمی شنوند.

بخش سوم: أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعْظُ مُتَعَطِّ، وَ امْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ. عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكُنُوا إِلَيَّ جِهَاتِكُمْ، وَلَا تَتَقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشِفَا جُرْفِ هَارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ، لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَ يُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ! فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَ لَا يَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ.

ای مردم! چراغ قلب خود را، از شعله (پر فروغ) واعظ با عمل، روشن سازید، و ظرف وجود خویش را، از آب زلال چشمه ای که از آلودگی ها پاک است، پر کنید. ای بندگان خدا! بر نادانی های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس های خویش

۱۸ - پیام امام، جلد ۳، صفحه ۵۹۱ تا ۶۰۰ و جلد ۴، بخش پایانی خطبه ۹۳.

۱۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۳۶



نشوید! زیرا آن کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوس ها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شرف فرو ریختن است قرار گرفته. او بار هلاکت را بر دوش می کشد و از جایی به جای دیگر می برد و برای توجیه آرای ناپخته و ضدّ و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می دهد. از (نافرمانی) خدا بپرهیزید! و شکایت خویش را نزد کسی که نمی تواند مشکل شما را حل کند و توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید، مبرید.

شرح و تفسیر

دست از دامن رهبر الهی خود بردارید.

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به پند و اندرز مردم پرداخته و با مواعظ شایسته و نکات پر معنا، آنها را اندرز می دهد و در آغاز برای آماده ساختن روح و جان آنها می فرماید: «ای مردم! چراغ دل خود را از شعله (پر فروغ فکر) واعظ با عمل، روشن سازید و ظرف وجود خویش را از آب زلال چشمه ای که از آلودگی ها پاک است پر کنید!» (أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحِ وَاعِظٍ مُتَّعِظٍ، وَامْتَا حُوا^{۲۰} مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ^{۲۱} مِنَ الْكَدْرِ).

همانگونه که چراغ های پرنور، مسیر انسان را در تاریکی ها روشن می سازد و از سقوط در پرتگاه، یا رفتن به بی راهه حفظ می کند؛ بهره گیری از اندرزهای «واعظ متّعظ» نیز، در سیر و سلوک معنوی و فکری و اخلاقی، انسان را از انحرافات عقیدتی و اخلاقی نگاه می دارد و همانگونه که آب صاف و خالی از هرگونه کدورت و آلودگی، مایه حیات جسم انسان و همه موجودات زنده است؛ اندرزهای شایسته رهروان راه حق، مایه حیات جان و روح آدمی است. روشن است که منظور از این چراغ هدایت و چشمه آب حیات، وجود خود امام (علیه السلام) است که مردم حق شناس می بایست تا زمانی که دست رسی دارند نهایت استفاده را از آن حضرت بکنند: افسوس و صد افسوس! که نکردند و ما امروز بر سر سفره هدایت او نشسته ایم و از گوشه ای از کلمات آن حضرت که به ما رسیده است، چراغ دل را روشن می سازیم و از چشمه زلالش سیراب می شویم.

در ادامه این سخن، بندگان خدا را به طور عام مخاطب قرار داده و از تکیه بر جهل و نادانی و هوا و هوس و افکار باطل بر حذر می دارد.

می فرماید: «ای بندگان خدا! بر نادانی های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس های خویش نشوید!» (عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكُنُوا إِلَى جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَتَقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ).

۲۰- «امتا حوا» از ماده «متّح» به معنای بالا کشیدن دلو، از چاه آب است.

۲۱- «رُوِّقَتْ» از ماده «روق» (بر وزن فوق) به معنای صاف بودن است و هنگامی که به باب تفعیل برده می شود، به معنای تصفیه کردن می آید و «رُوِّقَتْ» به صورت فعل مجهول به معنای تصفیه شده است.



سپس دلیل روشنی برای این دستور بیان می کند و می فرماید: «زیرا آن کس که در این مقام برآید (وتکیه بر جهالت و هوا و هوسها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شُرْف فرو ریختن است، قرار گرفته». (فَإِنَّ النَّازِلَ بِهِذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَا).^{۲۲}

«آری او بار هلاکت و فساد را بر دوش می کشد و از جایی به جای دیگر می برد!» (يُنْقَلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ).

«و برای توجیه آرای ناپخته و ضدّ و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می دهد!» (لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ!).

امام (علیه السلام) در این عبارات، با تشبیهات زیبا و رسایی که فرموده، یک حقیقت مهم را بیان می کند که یکی از سرچشمه‌های گمراهی، تکیه کردن بر پندارهای بی اساس و گمان های باطل و آرای فاسد و غیر مستدل است. اینها گاه ظاهر فریبنده ای دارد! همچون لب رودخانه ها، یا پرتگاه هایی که ظاهرش محکم، اما زیر آن خالی شده است! افراد بی خبر، پای بر آن می نهند و ناگهان در درون رودخانه، یا قعر درّه سقوط می کنند.

اینها با اصرار بر پندارهای جاهلانه خود، همانند کسانی هستند که اسباب مرگ و سقوط خویش را بر دوش گرفته، به هر سو می برند. و یکی از ناهنجاری ها و بدبختی های آنان این است که برای توجیه افکار باطل خود به امور باطل دیگری استناد می کنند و به این ترتیب، روز به روز و لحظه به لحظه، در گمراهی عمیق تری فرو می روند.

اینها نقطه مقابل کسانی هستند که در آغاز این بخش، به آنان اشاره شد: کسانی که از چراغ هدایت رهروان راستین، نور می گیرند و از چشمه های زلال علم آنها سیراب می شوند.

سپس امام (علیه السلام) در یک نتیجه گیری می فرماید: «از (نافرمانی) خدا بپرهیزید و شکایت خویش را نزد کسی که نمی تواند مشکل شما را حل کند توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید، مبرید!» (فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ^{۲۳} لَا يَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ).

این جمله ممکن است اشاره به یکی از سرچشمه های جهالت و گرفتاری درچنگال پندارهای باطل باشد و آن، مشورت نزد ناهالان بردن است! کسانی که از فکر سلیم و رأی قاطع و آگاهی کافی برای حل مشکلات بی بهره‌اند و مشورت کنندگان را همراه خود به وادی ضلالت می کشانند.

۲۲ - «شفا» به معنای لبه چیزی است و در اصل به معنای لبه چاه و رودخانه می باشد. و واژه «شفه» به معنای لب نیز از همین ریشه است. «جرف» به معنای حاشیه رودخانه و یا چاه است. (ولی «شفا» لبه آن چیز می باشد). «هار» از ماده «هور» (بر وزن غور) به معنای فرو ریختن و ویران شدن و شکست برداشتن است. بنابراین، مجموع سه کلمه چنین معنا می دهد: لبه حاشیه پرتگاهی که در حال فرو ریختن است.

۲۳ - «شجو» به معنای غم و اندوه است.



این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مطلب تازه ای باشد و آن اینکه مردم فریب قدرت های کاذب و جبار را که جز به منافع خویش نمی اندیشند (همچون بنی امیه) نخورند و حل مشکلات خویش را از آنها نخواهند، که نه تنها مشکلی را حل نمی کنند، بلکه در بسیاری از اوقات بر مشکلات نیز می افزایند.

بخش چهارم: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا، وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا. فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْعَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!

به یقین امام و پیشوا جز وظایفی که به امر خداوند برعهده او نهاده شده، وظیفه ای ندارد؛ یعنی ابلاغ مواعظ به همه مردم و تلاش و کوشش در خیرخواهی در تمام زمینه ها، احیای سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (و اجرای تمام قوانین الهی) و اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین، بدون تبعیض و بی کم و کاست، و احقاق حقوق و پرداختن سهم همگان (از بیت المال). (اما وظیفه شما این است که: در فرا گرفتن علم بکوشید، پیش از آن که درخت آن بخشکد و قبل از آن که به خود مشغول گردید علم و دانش را از معدن آن که نزد اهلش می باشد استخراج کنید. مردم را از منکرات باز دارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید! چرا که شما موظف هستید خود، ترک گناه کنید؛ آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!

شرح و تفسیر

وظایف امام و مردم

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به وظایف پنج گانه پیشوای مسلمین و وظایف مسلمانان در میان خود پرداخته و نکات مهمی را در این زمینه یاد آور می شود؛ گویی بحث های پیشین امام (علیه السلام) که در بخش قبل آمده، این سؤال و ایراد را در اذهان بعضی برانگیخته که اگر ما در وادی جهالت افتادیم و یا شکایت مشکلات خویش به نااهل برده ایم، به خاطر آن است که امام دست ما را نگرفته و پا به پا نبرده و شیوه راه رفتن را به ما نیاموخته است. در پاسخ این سؤال مقدّر، امام (علیه السلام) می فرماید: من تمام وظایف خویش را که در پنج امر خلاصه می شود، در برابر شما انجام داده ام. این شما هستید که در انجام وظیفه کوتاهی کرده اید. می فرماید:

«امام و پیشوا غیر از آنچه به فرمان خدا بر عهده او نهاده شده است وظیفه ای ندارد». (إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

وظایف او از این قرار است:

۱- مواعظ الهی را به همه ابلاغ کند (و آموزش های لازم را در تمام زمینه ها به مردم بدهد). (الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ).

۲- «تلاش و کوشش در خیرخواهی (در تمام زمینه ها)». (وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ).



۳- «احیای سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (و اجرای تمام قوانین الهی)». (وَ الْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ).

۴- «اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین (بدون تبعیض و بی کم و کاست)». (وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا).

۵- «پرداختن حقوق و سهم همگان (از بیت المال)» (وَ إِصْدَارُ السُّهُمَانِ ۲۴ عَلَى أَهْلِهَا).

و به این ترتیب، وظایف اصلی پیشوای مسلمین مشخص شده است. از یکسو: باید نسبت به احکام اسلام اطلاع رسانی کامل کند، به گونه ای که طالبان حق، از جهل و نادانی بدرآیند و بی اطلاعی از احکام بدون دلیل، عذر شناخته نشود. از سوی دیگر: در خیرخواهی مسلمین و اصلاح وضع دینی و دنیوی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم نهایت تلاش و کوشش را به کار بندد.

و از سوی سوم: برای احیای احکام الهی و سنت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از طریق امر به معروف و نهی از منکر، یا هر وسیله دیگری کوشش کند.

و از سوی چهارم: برای پیش گیری از جرایم، حدود الهی را درمورد مستحقین، بدون هیچ گونه تبعیض و تسامح اجرا کند. و از سوی پنجم: حقوق مستحقین و نیازمندان را از بیت المال، بی کم و کاست بپردازد. هنگامی که پیشوای مسلمین این امور را انجام دهد، دین خود را به بندگان خدا ادا کرده است و اگر نابسامانی پیش آید، در اثر کوتاهی مردم است.

سپس امام (علیه السلام) به وظایف مردم پرداخته و سه وظیفه عمده برای آنها بیان می کند.

نخست می فرماید: «در فرا گرفتن علم بکوشید پیش از آن که درخت آن خشکد!»

و قبل از آن که به خود مشغول گردید (و به دنیا آلوده شوید). علم و دانش را از نزد اهلش استخراج کنید!». (فَبَادِرُوا الْعِلْمَ

مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ ۲۵ نَبْتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ ۲۶ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ).

منظور از خشکیدن درخت علم، ممکن است شهادت آن حضرت باشد و منظور از مرکز جوشش علم نیز وجود مبارک خود او باشد. به این ترتیب، به آنها هشدار می دهد پیش از آنکه از میان شما بروم آنچه می خواهید برسید و فرا گیرید.

این سخن همانند چیزی است که در اواخر عمر مبارکش می فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ از من به پرسید پیش از

اینکه مرا نیابید». ۲۷

این احتمال نیز وجود دارد که مراد حضرت از این جمله، خشکیدن درخت وجود انسان باشد؛ چون انسان در هر سن و سالی آماده فراگیری علوم نیست. و این تفسیر با جمله بعدی هماهنگ است؛ زیرا هر چه عمر انسان بالاتر رود، هم گرفتاری او بیشتر می شود و هم استعداد فراگیری او کمتر می شود. جمع بین این دو تفسیر نیز کاملاً ممکن است.

۲۴- «سُهْمَان» (بر وزن لقمان) جمع «سهم» به معنای بهره و نصیب است.

۲۵- «تصویح» به معنای خشک شدن گیاه و چوب و مانند آن است، به حدی که شکاف بردارد.

۲۶- «استتار» از ماده «استیثار» گرفته شده، و در اینجا به معنای به هیجان درآوردن و منتشر ساختن است.

۲۷- نهج البلاغه، خطبه ۹۳.



در بیان دومین و سومین وظیفه مردم چنین می گوید: «مردم را از منکرات بازدارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید، چرا که شما موظف هستید اول خودتان ترک گناه کنید، و آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!». (وَ أَنهَوَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!)

به این ترتیب، وظیفه مردم این است که اولاً: سطح معرفت و علم و آگاهی خود را بالا ببرند؛ چرا که جهل یکی از عوامل ناهنجاری هاست و ثانیاً: درعمل به دستورات خداوند بکوشند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را که یک وظیفه عمومی است، فراموش نکنند و به یقین اگر حکومت وظایف پنجگانه خود را انجام دهد، و مردم به این وظایف سه گانه عمل کنند، صلاح و سعادت جامعه را فرا خواهد گرفت.

در اینجا میان «شارحان نهج البلاغه» سؤالی مطرح شده، سؤالی که به ذهن هر خواننده دقیقی می آید و آن این که: چگونه امام (علیه السلام) نهی از منکر را مشروط به خودداری شخص خود نهی کننده از منکرات شمرده و فرموده: «فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!»

«ابن ابی الحدید» در پاسخ این اشکال می گوید: «منظور این نیست که نهی از منکر مشروط به خودداری شخص نهی کننده باشد؛ بلکه منظور این است که من نخست شما را به خودداری از منکرات امر کردم و سپس نهی کردن دیگران».^{۲۸} مرحوم «شارح خوبی» این پاسخ را نوعی تکلف شمرده، سپس افزوده: «بهتر این است که در پاسخ این سؤال گفته شود، امام (علیه السلام) در ابتدا هر دو را واجب شمرده (بی آنکه هیچ کدام مشروط به دیگری باشد) و جمله اخیر اشاره به این است که وجوب خویشتن داری از منکرات و موکدتر از وجوب نهی از منکر است! چرا که اصلاح خویشتن، مقدم بر اصلاح دیگران است».^{۲۹}

ولی بهتر این است که گفته شود: خویشتن داری از گناه، شرط کمال نهی از منکر است، نه شرط وجوب. زیرا، به یقین انسان وقتی خود مرتکب گناهی شود و بخواهد دیگران را از آن نهی کند، سخن او تأثیر چندانی نخواهد داشت و اگر مردم جریان را بدانند او را مورد تمسخر قرار می دهند و می گویند:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند
بانک و فریاد برآری که مسلمانی نیست!
لذا پیشوایان اسلام بر این معنا تأکید داشتند که: ما شما را از هر کاری نهی می کنیم، نخست خودمان از آن پرهیز داریم.
داستان نهی کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله) کودکی را از خرما معروف است، که در آن روز که حضرت خرما خورده بود او را نهی نکرد و در ادبیات فارسی نیز آمده است: رطب خورده منع رطب چون کند!
امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز سوگند یاد می کند که: «والله! شما را از هر چیز نهی کردم، قبلاً خودم آن را ترک گفتم».^{۳۰}

۲۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۷۰.

۲۹ - شرح نهج البلاغه مرحوم خوبی، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

۳۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.



خطبه ۳۷

بخش اول: فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُّوْا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعَنَّعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا. وَ كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً وَ أَعْلَاهُمْ فَوْتاً فَطَرْتُ بِعِنَانِهَا وَ اسْتَبَدَدْتُ بِرِهَانِهَا، كَالْجَبَلِ لَا تَحْرُكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تَنْزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ. لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَزٍ وَ لَا لِقَائِلٍ فِي مَغْمَزٍ.

«آن زمان که دیگران به سستی گراییده بودند، من (برای دفاع از اسلام) قیام کردم و آنگاه که همگی خود را پنهان کرده بودند، من آشکارا به میدان آمدم و آن روز که دیگران لب فرو بسته بودند، من سخن گفتم. و هنگامی که همگان از ترس سکون اختیار کرده بودند، من با نور الهی به راه افتادم، (لیکن فریاد نمی زد و جنجال به راه نمی انداختم) صدایم از همه آهسته تر بود، ولی از همه پیشگام تر بودم، لذا بر مرکب پیروزی سوار شدم، زمامش را به دست گرفته، به پرواز درآمدم و در این میدان مسابقه بر دیگران پیشی گرفتم، مانند کوهی که تندبادها قدرت شکستن آن را ندارند و طوفان ها نمی توانند آن را از جای برکنند، پابرجا ایستادم، این در حالی بود که هیچ کس نمی توانست عیبی بر من بگیرد و هیچ سخن چینی جای طعنه در من نمی یافت. در برابر طوفانها پابرجا ایستادم!

گرچه بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله های آغاز این خطبه را ناظر به حوادث عصر عثمان دانسته اند که امام بارها او را از کارهای نادرستش نهی کرد، در حالی که دیگران سکوت اختیار کرده بودند، ولی لحن کلام مولا نشان می دهد که ناظر به حوادث عصر پیامبر مخصوصاً آغاز اسلام است. می فرماید: «آن زمان که دیگران به سستی گراییده بودند، من (برای دفاع از اسلام) قیام کردم و آنگاه که همگی خود را پنهان کرده بودند، من آشکارا به میدان آمدم و آن روز که دیگران لب فرو بسته بودند، من سخن گفتم؛

«فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُّوْا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا^{۳۱} وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعَنَّعُوا^{۳۲}».

«و هنگامی که همگان از ترس سکون اختیار کرده بودند، من با نور الهی، به راه افتادم، (لیکن فریاد نمی زد و جنجال به راه نمی انداختم) صدایم، از همه، آهسته تر بود، ولی از همه، پیشگام تر بودم.»
«وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا. وَ كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً وَ أَعْلَاهُمْ فَوْتاً^{۳۳}».

۳۱- «تَطَلَّعْتُ» از ماده «طلع» به معنای «گردن کشیدن برای جستجوی چیزی» است، و در اصل از ماده «طلوع» گرفته شده که به معنای «ظهور و بروز» است.

۳۲- «تَقَبَّعُوا» از ماده «قبع» به معنای «داخل کردن سر در چیزی مانند لباس و پیراهن» آمده و در اصل از «قبوع» گرفته شده است و در اینجا به معنای «سر در لاک خود فرو بردن و خویشتن را از صحنه حوادث دور داشتن» است.

۳۳- «تعنعا» از ماده «عتع» گرفته شده که به معنای «لکنت زبان» است و به «حرکات شدید» نیز اطلاق می شود؛ چرا که افرادی که دارای لکنت زبان هستند با فشار و حرکات شدید سعی می کنند منظور خود را ادا کنند.



سپس می افزاید: «من در آن زمان بر مرکب پیروزی سوار شدم، زمامش را به دست گرفتم و به پرواز درآمدم و در این میدان مسابقه بر دیگران پیشی گرفتم».

«فَطَرْتُ بِعَيْنَانَهَا وَ اسْتَبَدَّتْ بِرِهَانِهَا»^{۳۵}.

«من مانند کوهی که تند بادهای قدرت شکستن آن را ندارد و طوفانها نمی تواند آن را از جای بر کند پابرجا ایستادم».

«كَالْجَبَلِ لَا تُحْرِكُهُ الْقَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ»^{۳۶}.

«این در حالی بود که هیچ کس نمی توانست عیبی بر من بگیرد و هیچ سخن چینی جای طعنه در من نمی یافت».

«لَمْ يَكُنْ لِاحِدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ^{۳۷} وَلَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَعْمَزٌ^{۳۸}».

در آغاز این فراز، امام (علیه السلام) به چهار نکته اشاره می کند:

نخست: این که در آن زمان که دیگران سست و ناتوان شدند، من دامن همّت به کمر زدم و قیام کردم و وظیفه خود را انجام دادم.

دیگر این که، آن زمان که دیگران از ترس یا ضعف سر در لاک خود فرو برده بودند، من گردن کشیدم و دشمن را در همه جا زیر نظر گرفتم.

سوم این که: و هنگامی که دیگران زبانشان کُند شده بود و از اظهار نظر در مسایل مهم اسلامی و بیان حقایق علمی بازمانده بودند، من به سخن آمدم و حقایق را بیان کردم.

چهارم این که: در آن زمان که دیگران بر اثر شک و تردید و حیرت و سرگردانی از راه رفتن باز ماندند، من در پرتو نور پروردگار (نور ایمان و یقین یا نور قرآن و وحی) به راه خود ادامه دادم و پیش رفتم.

۳۴- «فوت» در اصل به معنای «از دست رفتن چیزی» است، این واژه به تفاوت میان دو چیز و دوری آنها از هم به گونه ای که یکی آن دیگری را درک نکند، گفته می شود و از همین رو این واژه در مورد کسی که بر دیگری سبقت بگیرد و او را پشت سر بگذارد، به کار می رود، و در جمله بالا منظور همین معنا است.

۳۵- «رهان» از ماده «رهن» به معنای «گذاشتن چیزی نزد دیگری» است و به همین جهت وثیقه بدهکاری را رهن می گویند. و از همین رو به جوائز مسابقات و برد و باخت ها نیز «رهان» گفته می شود. و در جمله بالا نیز «اسْتَبَدَّتْ بِرِهَانِهَا» منظور این است که جایزه این مسابقه الهی را من به تنهایی بردم.

۳۶- «القواصف» و «عواصف» جمع «قاصف و عاصف»، هر دو به معنای «تندباد» است، ولی در مفهوم کلمه نخست، شکنندگی افتاده است و در مفهوم دومی «تکان دادن و بردن اشیاء» را همراه خود راه یافته. بنابراین به تندبادهایی که شاخه های درختان را بشکنند، قاصف، گویند. و به بادهای سریعتری که درخت را از جای بکنند و با خود ببرند، عاصف گویند.

۳۷- «مهمز» از ماده «همز» در اصل به معنای «فشردن و فشار دادن» است و در مورد عیب جویی که طرف را تحت فشار قرار می دهد، به کار رفته است. و منظور از این کلمه، در جمله بالا نیز همین معنا است، یعنی جایی برای عیب جویی در من نبود.

۳۸- «معمز» از ماده «عمز» نیز در اصل، به معنای «فشردن و یا گاز گرفتن» است. این واژه در مورد فشاری که با شیء نوک تیزی بر مرکب سواری برای حرکت سریعتر وارد می شود، اطلاق می گردد، و به همین مناسبت در بسیاری از موارد به معنای «عیب جویی» به کار رفته است و «عمّاز» به معنای «شخص عیبجو و غیبت کننده» است و در کلام امام منظور همین معنا است.



ولی با این همه افتخارات ادعایی نداشتیم و جار و جنجال و سر و صدایی به راه نینداختیم و این همان چیزی است که در جمله «كُنْتُ أَحْفَظَهُمْ صَوْتًا»، به آن اشاره فرموده است.

سپس در نتیجه گیری می فرماید، بازده این امور آن شد که من زمام کار را به دست گرفتم و به پرواز در آمدم و جایزه سبقت در فضایل را بردم.

در جمله بعد بر مسایل گذشته تأکید کرده و می گوید: مانند کوه ایستادم و هیچ حادثه ای قدرت جابجایی مرا نداشت.

و با این همه پاک زیستم و پاک ماندم و هیچ کس نتوانست بر من عیبی بگیرد.

این جمله ها چنانکه گفته شد ممکن است اشاره به آغاز ظهور اسلام باشد؛ زیرا می دانیم نخستین کسی که از مردان ایمان آورد، علی (علیه السلام) بود و در آن ایام که اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کاملاً غریب بودند و مؤمنان اندک و دشمنان قوی و نیرومند، کسی که در همه جا و در تمام صحنه ها حاضر بود و با تمام وجودش، از اسلام و قرآن و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع کرد، علی (علیه السلام) بود.

این معنا همچنان ادامه یافت؛ در یوم الدار که آغاز تبلیغ آشکار برای اسلام، بعد از سه سال تبلیغ پنهانی، بود تنها کسی که دعوت پیامبر را برای حمایت اجابت نمود آن حضرت بود. و در لیلۃ المبیت، او بود که جانش را در طَبَقِ اخلاص گذاشت و در مقابل خطرهای جدی، که جان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را تهدید می کرد، مردانه دفاع کرد.

داستان جنگ خیبر و ناتوانی دیگران از فتح آن دژهای مستحکم و گشوده شدن آنها به دست علی (علیه السلام) و نیز داستان احزاب و مبارزه آن حضرت با عمرو بن عَبْدُودٍ، در حالی که هیچ کس حاضر نشد به نبرد با او برود و امثال آن را، تاریخ فراموش نکرده و نمی کند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از قیام به امر و بقیه جمله های چهارگانه دفاع از اسلام، در ایام خلفا باشد؛ چرا که همه مورخان اسلامی نوشته اند، وقتی که مشکل مهمی برای مسلمانان پیدا می شد، کسی که برای گشودن مشکل قیام می کرد علی (علیه السلام) بود.

جمله معروف خلیفه دوم، عمر بن الخطاب، «اللَّهُمَّ! لَا تَبْقَى لِمُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛^{۳۹} خداوندا! آن روز که مشکلی پیش آید و ابوالحسن، علی بن ابی طالب، برای حل آن حاضر نباشد، مرا زنده مگذار»، یا جمله های مشابه آن - که در کتب شیعه و اهل سنت، به طور گسترده نقل شده - گواه زنده این مدعا است. این مطلب، به قدری شایع و مشهور است که بعضی از ارباب لغت، جمله «مُشْكِلَةٌ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ»، را به عنوان یک ضرب المثل معروف عرب ذکر کرده اند. در اینجا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که ممکن است جمله ها، اشاره به قیام آن حضرت در امر خلافت، بعد از شکست برنامه های خلیفه سوم و آن طوفانهای مرگباری که جهان اسلام را در اواخر زمان او و بعد از کشته شدنش فراگرفت بوده باشد.

آری، در آن زمان به تمام معنا شیرازه جامعه اسلامی از هم گسسته بود و در آن آشفته بازار، منافقان و بازماندگان عصر جاهلیت و مشرکان عرب به تکاپو در آمده بودند.

۳۹ - این حدیث، با تعبیرات متفاوتی، در بسیاری از کتب معروف اهل سنت نقل شده است. برای آگاهی از این منابع وسیع و گسترده، می توانید به کتاب الغدیر، جلد ۳، صفحه ۹۷، مراجعه کنید.



مسلمانان راستین، تنها نقطه امیدشان علی (علیه السلام) بود. آری او بود که در آن هنگام قیام به امر کرد و اسلام و مسلمانان را از خطر پراکندگی و بازگشت به عقب، رهایی بخشید.

البته، منافاتی بین تفسیرهای سه گانه بالا نیست، و ممکن است همه آنها در تعبیرهای جامع و پرمحتوی بالا جمع باشد. تعبیر به «كُنْتُ أَحْفَظَهُمْ صَوْتًا»، ممکن است اشاره به تواضع امام (علیه السلام) با آن همه پیروزی و موفقیت بوده باشد، و با اشاره به این که من هرگز اهل تظاهر و جار و جنجال نبوده ام و یا اشاره به این که من در همه حال ثابت قدم بوده ام؛ زیرا سر و صدا و جار و جنجال از آن افراد ضعیف و ناتوان است.

به همین دلیل، به دنبال آن جمله «وَأَعْلَاهُمْ قَوْلًا» آمده است که به معنای «پیشی گرفتن بر دیگران» است؛ پیشی گرفتن در ایمان و هجرت، پیشی گرفتن در مبارزه و جهاد، و پیشی گرفتن در همه فضایل اخلاقی.

جمله «فَطَرْتُ بِعِانِهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بِرِهَانِهَا»، نیز تأکیدی بر همین مطلب است، به ویژه این که «فَاءَ تَفْرِيعَ» در ابتدا به صورت نتیجه برنامه های پیشین آمده است، یعنی این که من بر مرکب پیروزی سوار شدم و گوی سبقت را از دیگران ربودم، و این به خاطر آن بود که لحظه ای سستی به خود راه ندادم، از حوادث بزرگ نهراسیدم فرصت ها را از دست ندادم و در عین حال جار و جنجال به راه نینداختم.

حضرت در جمله بعد خود را به کوه عظیمی تشبیه می کند که هرگز تندبادها و طوفان ها نمی توانند آن را از جا حرکت دهند.

جالب این که نخست می گوید «قواصف آن را حرکت نمی دهد» سپس می افزاید: که «عواصف آن را ریشه کن نمی سازد».

و این به خاطر آن است که قواصف به معنای «تندبادهای شکننده» است و عواصف به معنای «بادهای بسیار سریعی است که اشیاء را با خود می برد» و این به دلیل آن است که گاه حادثه در حدی است که انسان را در جای خود می شکند و از کار می اندازد و گاه از آن هم شدیدتر است که او را مانند برگ با خود می برد و در نقطه ای دوردست پرتاب می کند. امام (علیه السلام) می فرماید: هیچ یک از این حوادث تأثیری در پایداری و پایمردی من نداشت.

در آخرین جمله های این فراز به نکته مهم دیگری اشاره می فرماید که: با این همه فعالیت اجتماعی کسی نمی توانست بر من خرده گیری کند و یا عیبی بگذارد.

می دانیم که افراد وقتی در صحنه اجتماع گام می گذارند و به کارهای مهم دست می زنند، به هر حال از گوشه و کنار مورد انتقادهایی قرار می گیرند، اما اگر کسی بتواند در تمام صحنه های مهم ظاهر گردد و بزرگ ترین خدمت را انجام دهد، بی آن که گرد و غبار عیب و تهمتی بر دامانش بنشیند، کار بسیار مهمی انجام داده است.

این در حالی است که نسبت به دیگران که کمتر از آن حضرت در صحنه بوده اند، گفت و گوهایی بسیاری است.



بخش دوم: الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّىٰ آخُذَ الْحَقَّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّىٰ آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ.

ناتوان ستمدیده در نظر من عزیز است تا حَقِّش را بگیرم و زورمند ستمگر نزد من حقیر و ضعیف است تا حق دیگران را از او بستانم. ما در برابر فرمان خدا راضی هستیم و در مقابل امر او تسلیم می باشیم.

شرح و تفسیر

زورمندان ستمگر نزد من ضعیفند!

از آنجا که بسیاری از حوادث دردناک و جنگ های خونین در عصر امام (علیه السلام) از عدالت آن بزرگوار سرچشمه می گرفت، مردمی که سالها، به ظلم و ستم و تبعیض های ناروا در عصر خلفای پیشین، مخصوصاً در عصر خلیفه سوم، عادت کرده بودند، به آسانی حاضر به قبول مساوات در برابر قانون و بیت المال نبودند.

امام در این فراز از خطبه تأکید می کند که من این روش را هرگز از دست نخواهم داد، و من برای اجرای حق و عدالت و گرفتن حق ضعیفان از زورمندان قبول خلافت کردم، به همین دلیل، ناتوان ستمدیده در نظر من عزیز است تا حَقِّش را بگیرم و زورمند ستمگر نزد من حقیر و ضعیف است تا حق دیگران را از او بستانم؛ «الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّىٰ آخُذَ الْحَقَّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّىٰ آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ».

امام همواره گفتار معروف پیامبر را که در فرمان مالک اشتر به آن اشاره فرموده، مدّ نظر و مورد توجه داشته است، به همین دلیل به مالک اشتر صریحاً توصیه می کند که بخشی از وقت خود را در اختیار نیازمندان بگذار و بارِ عام بده، درهای دارالاماره را بگشای و پاسبانان را کنار بزن تا مردم آزادانه با تو تماس بگیرند و نیازها و مشکلات خود را، بی واسطه با تو در میان بگذارند.

سپس می افزاید: «این به خاطر آن است که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بارها این سخن را شنیدم که می فرمود: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَّعِعٍ»؛ امتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک نمی شود و روی سعادت را نمی بیند».^{۴۰}

امام (علیه السلام) در تمام امور، خود نسبت به این اصل اساسی وفادار ماند و این اصل در تمام زندگانی اش ظهور و بروز داشت و تنها ایرادی که دشمنان بر او می گرفتند، همین بود. که او عدالت را فدای مصلحت شخصی و حکومتش نمی کند و افراد دنیاپرست خودخواه را که همیشه عادت به تبعیضهای ناروا کرده اند، از خود می راند.

در این زمینه حکایات و احادیث زیادی نقل شده، از جمله این که در کتاب روضه کافی آمده است که امام (علیه السلام) روزی عطایای بیت المال (خراج و مانند آن) را تقسیم می کرد، مرد سرشناسی از انصار پیش آمد و امام (علیه السلام) سه دینار به او داد و بعد از او غلام سیاهی آمد، امام (علیه السلام) به او هم سه دینار داد.

۴۰ - نهج البلاغه، نامه ۵۳، فرمان به مالک اشتر.



مرد انصاری عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! این غلام من بود که دیروز آزادش کردم. تو او را با من یکسان قرار می‌دهی؟» امام (علیه السلام) فرمود: «من در کتاب خدا نظر کردم، هیچ برتری ای برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق ندیدم. «إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ: از آدم غلام و کنیزی متولد نشد، همه مردم آزادند (و اگر در برهه ای از زمان طوق بندگی بر گردن بعضی بیفتد، سرانجام باید آزاد شوند و به اصل خود باز گردند)».^{۴۱} این تعبیر امام (علیه السلام) شاید ناظر به این باشد که اگر بنا شود گروهی بر گروه دیگری برتری یابند، باید فرزندان اسماعیل ذبیح الله بر دیگران پیشی گیرند در حالی که آنان نیز با دیگران یکسانند. سپس به دنبال این کلام می‌افزاید: «ما در برابر فرمان خدا راضی هستیم و در مقابل امر او تسلیم می‌باشیم؛ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لَهُ أَمْرَهُ».

این تعبیر، ممکن است که اشاره به یکی از دو معنا باشد: نخست این که فرمان خدا این است که حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم کنیم و ما تسلیم این فرمان هستیم و باید تسلیم باشیم، خواه دیگران بیسندند یا نپسندند. دیگر این که حمایت از ضعیف مظلوم و مبارزه با قوی ظالم، مشکلاتی در زندگی انسان می‌آفریند و من آگاهانه در این راه گام برمی‌دارم و مشکلاتش را به جان می‌پذیرم و راضی به قضای الهی هستیم. شایان توجه این که بسیاری از مفسران نهج البلاغه این جمله را مقدمه ای برای فراز بعد و مربوط به آن دانسته‌اند، ولی همان گونه که در تفسیر بالا ذکر شد، ظاهراً این است که این جمله ادامه بحث گذشته است و نشان می‌دهد که امام (علیه السلام) در حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد و هر مشکلی را در این راه به جان می‌خورد و تسلیم امر و فرمان خدا است.

نکته

حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم

این مسأله که حکومت اسلامی باید مدافع مظلومان و یار و یاور آنها باشد و در برابر هجوم ستمگران از آنان حمایت و دفاع کند، در عبارات متعددی از نهج البلاغه منعکس است که یک نمونه روشن آن خطبه شفشقیه بود که در پایان آن، امام (علیه السلام) با صراحت می‌فرماید: «من طالب خلافت و حکومت بر شما نبودم؛ آنچه مرا وادار به پذیرش می‌کند، پیمانی است که خداوند از علمای هر امتی گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند و به یاری گروه نخست قیام کنند و با گروه دوم به مبارزه پردازند؛ «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبِ مَظْلُومٍ».

در آخرین وصایای امام (علیه السلام) در بستر شهادت نیز به فرزنداناش تأکید می‌کند که همواره، دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشند، (كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا).^{۴۲}

۴۱ - روضه کافی، صفحه ۶۹، حدیث ۲۶.

۴۲ - نهج البلاغه، نامه ۴۷.



سراسر زندگی امام (علیه السلام) و حوادث جالبی که در حیات آن حضرت واقع شد، نشان می دهد که در عمل نیز همیشه به این اصل اساسی وفادار بود و لحظه ای در انجام دادن آن کوتاهی نفرمود.

در خطبه دیگری از نهج البلاغه همین معنا با تعبیر داغ و پرجوش دیگری آمده است می فرماید: «وَ أَيْمُ اللَّهِ! لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَلَا أَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مَنَهْلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهَاً»^{۴۳} به خدا سوگند! داد مظلوم را از ظالم می گیرم و افسار ظالم را می کشم تا وی را به آبشخور حق وارد سازم، هر چند کراهت داشته باشد.

اساساً، این یک اصل مهم اسلامی است که در قرآن مجید بر آن تأکید شده است و با صراحت، به مؤمنان دستور می دهد که برای نجات مظلومان به پا خیزند و حتی اگر لازم باشد، دست به اسلحه ببرند و با ظالمان پیکار کنند.

و می فرماید: (وَ مَالِكُمْ لَأَتَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوَالِدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا)؛ چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه) - که اهلس ستمگرند - بیرون ببر! و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود یار و یاورى برای ما تعیین فرما!^{۴۴}

این نکته را نباید فراموش کرد که فلسفه اصلی تشکیل حکومتها و تشریح قوانین، (اعم از قانون های الهی و قوانین ناقصی که به وسیله بشر تشریح شده است) حفظ حقوق ضعیفان و حمایت از آنها بوده است، چرا که اقوایا و زورمندان با تکیه بر قدرت و زور خود نه تنها حق خویش را می گیرند، بلکه افزون بر آن را نیز می طلبند، بنابراین اگر حکومت و قانون حامی مظلومان و مستضعفان نباشد، فلسفه وجودی خود را به کلی از دست می دهد و گاه به بازیچه ای در دست ظالمان، برای توجیه ظلم و ستم هایشان تبدیل می شود.

به همین جهت علی (علیه السلام) در همان خطبه شقشقیه، دلیل قبول حکومت را مسأله حمایت از مظلومان و مبارزه با ظالمان بیان می دارد.

و نیز به همین دلیل در جوامعی که با رشوه می توان مسیر قوانین را تغییر داد، قانون نتیجه معکوس می دهد؛ چرا که دست دهنده رشوه را، ظالمان دارند نه ضعیفان و مظلومان. در چنین جوامعی قانون مبدل به منبع درآمد نامشروعی برای گروهی از ظالمان و وسیله توجیهی برای ظلم گروه دیگر می شود. ولی باید تصدیق کرد که تحمل عدالت و پیکار با ظالمان به خاطر حمایت از مظلومان، برای بسیاری ناخوشایند است.

کسانی که رعایت این اصل را مزاحم منافع نامشروع خویش می بینند و یا از آن بدتر، کسانی که برای خود - به خاطر زور و قدرتشان - حقوق زیادتری در اجتماع قائلند و کلمه مساوات در برابر قانون را توهین و تحقیری نسبت به خویش می‌پندارند، بسختی می توانند پذیرای عدل و داد باشند و آنها هستند که همیشه در راه حکومتهای عدل الهی سنگ

۴۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

۴۴ - سوره نساء، آیه ۷۵.



می‌اندازند و ایجاد مانع می‌کنند و از هیچ عمل زشت و غیر اخلاقی رویگردان نیستند و همانها بودند که آن همه مشکلات را در درون حکومت علی (علیه السلام) ایجاد کردند و فضای جامعه اسلامی را تیره و تار ساختند.

این سخن را با جمله ای که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب دعوات راوندی نقل کرده است پایان می‌دهیم، او از علی بن جعد نقل می‌کند که می‌گوید: «مهمترین چیزی که سبب شد عرب از حمایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خودداری کند، امور مالی بود؛ چرا که آن حضرت هرگز شریفی را بر غیر شریف و عربی را بر عجم ترجیح نمی‌داد و برای رؤسا و امرای قبایل حساب خاصی - آنچنان که سیره سلاطین بود - نمی‌گشود و هیچ کس را به وسیله مال، به سوی خودش متوجه نمی‌ساخت، در حالی که معاویه کاملاً به عکس این معنا عمل می‌کرد.»^{۴۵}

بخش سوم: أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)؟ وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ! فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَظَنَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي.

«آیا گمان می‌کنید که من بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) دروغ می‌بندم؟ به خدا سوگند من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم! بنابراین نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب می‌کند. من در کار خود اندیشه کردم، دیدم لزوم اطاعت (فرمان پیامبر) بر من بر بیعتم (با خلفا) پیشی گرفته است و در این حال (برای حفظ موجودیت اسلام) پیمان بیعت دیگران بر گردن من است.»

شرح و تفسیر

من نخستین مسلمانم

همان گونه که قبلاً اشاره شد، به نظر می‌رسد که آنچه در خطبه آمده بخشهای مختلفی از یک خطبه بلند بوده است که مرحوم سید رضی، آنها را از بقیه جدا کرد.

به همین دلیل گاه رابطه نزدیکی بین بخشهای خطبه دیده نمی‌شود؛ هر چند که می‌توان با تقدیرها و تکلفاتی قسمتهای مختلف خطبه را به هم پیوند داد.

به هر حال این بخش از خطبه - که آخرین بخش محسوب می‌شود - ناظر به دو چیز است:

نخست این که امام پیوسته خبرهایی از حوادث آینده می‌داد و گاه می‌فرمود: «اینها مسائلی است که پیغمبر اکرم به من خبر داده است.»

از جمله پیکار با اهل جمل و صفین و نهروان بود و از آنجا که بعضی از افراد ضعیف‌الایمان و بی‌خبر گاه در صحت نقل امام از پیغمبر اکرم تردید می‌کردند، امام در پاسخ به آنها می‌فرماید: «آیا گمان می‌کنید که ممکن است من بر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) دروغ بیندم (و ممکن است اخبار غیبی و پیشگویی‌هایی را که از آن حضرت نقل می‌کنم، خلاف واقع باشد)؟»



به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، بنابراین نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب می‌کند؛

«أَتْرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؟ وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ! فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ».

آن روز که همه با او مخالف بودند و حضرتش را تکذیب می‌کردند، من سخنش را تصدیق کردم و به صدق کلامش یقین داشتم و نخستین فردی از مردان بودم که به او ایمان آوردم و هر چه داشتم در طبق اخلاص گذاشتم و تقدیم او کردم. در جنگها سپر او بودم و در تمام حوادث سخت و سنگین سر بر فرمانش داشتم.

آیا با این حال ممکن است که از مسیر او منحرف شوم یا سخنی را به دروغ بر او ببندم؟ محال است، محال!

احتمال دیگری در تفسیر این جمله وجود دارد و آن این که، امام می‌فرماید: اگر من با خلفا بیعت کردم، نه به خاطر این بود که آنها را سزاوارتر می‌دانستم، بلکه به خاطر دستور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جلوگیری از بروز اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان بود. آیا فکر می‌کنید که من این سخن را به دروغ بر پیغمبر بسته‌ام و یا فکر کنید من دستور او را پشت سر بیندازم؟! بنابراین من با خلفا بیعت کردم و از احقاق حق خود موقتاً صرف نظر کردم تا از فرمان آن حضرت اطاعت کنم.

این تفسیر با جمله‌های بعد سازگاری بیشتری دارد و به همین دلیل مناسبتر به نظر می‌رسد.

حضرت سپس به این نکته اشاره می‌فرماید که: «من در کار خود اندیشه کردم، دیدم لزوم اطاعت (فرمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)) بر بیعتم (با خلفا) پیشی گرفته است و در این حال (برای حفظ موجودیت اسلام) پیمان بیعت دیگران بر گردن من است؛ «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي».

گرچه در تفسیر جمله بالا - که از جمله‌های پیچیده نهج البلاغه است - نظرات مختلفی از سوی شارحان نهج البلاغه ابراز شده، ولی آنچه در بالا گفتیم، از همه مناسب تر به نظر می‌رسد. گویا این جمله جواب سؤالی است که در اذهان مطرح می‌شده که اگر امام خود را از همه لایق تر برای خلافت می‌داند و حتی با صراحت می‌گوید: «از سوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای این مقام منصوب شده‌ام.» چرا در زمان خلفای سه‌گانه تسلیم آنان شد و با آنان بیعت کرد؟ امام در جواب می‌گوید که پیغمبر اکرم به من دستور داده بود که اگر با من مخالفت کنند به خاطر حفظ اسلام با آنها درگیر نشوم، بلکه برای مصالح مهمتری که حفظ آنها بر من واجب است، تن به بیعت بدهم. بنابراین پیش از بیعت اطاعت فرمان پیامبر را مد نظر داشتم و بعد از بیعت، این میثاق و پیمان بر گردن من بود و ناچار بودم به آن وفادار باشم. اینها همه نشان می‌دهد که خطبه بالا مرکب از جمله‌های مختلفی است که از خطبه بسیار مشروح تری گرفته شده است و هر بخش آن ناظر به مطلب خاصی است.

بعضی از شارحان جمله نخست را همان گونه که در بالا گفته‌ایم، تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند که وجوب اطاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر من، پیش از بیعت با خلفا بود.

او دستور داده بود که (در چنان شرایطی) من تسلیم شوم، ولی در تفسیر جمله دوم گفته‌اند که منظور از میثاقی که در گردن امام برای غیرش بود، همان پیمان پیامبر است که به امام دستور داده بود که با آن گروه مبارزه و منازعه نکند و



مخالفت با این پیمان جایز نبود.^{۴۶} چیزی که این تفسیر را از ذهن دور می کند، این است که تعبیر به «غیری» درباره پیامبر اکرم، تعبیر مناسبی نیست.

تفسیر دیگری که شارح بحرانی، به عنوان یک احتمال ذکر کرده، این است که امام می فرماید: پیش از آن که مردم با من بیعت کنند، اعلان اطاعت کردند و این به صورت میثاقی از آنها بر گردن من بود. بنابراین من راهی نداشتم جز این که برخیزم و به دعوت آنان پاسخ گویم و بیعتشان را بپذیرم و به امر حکومت قیام کنم.^{۴۷}

بنابراین جمله مزبور هماهنگ با جمله ای است که در خطبه شششقیه آمد: «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ! لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ... لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا.» «به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند یاد می کنم! اگر به خاطر حضور حاضران (توده های مشتاق بیعت) نبود ... مهار شتر خلافت را بر پشتش می افکندم و رهایش می کردم.» این تفسیر نیز بعید به نظر می رسد، زیرا مردم قبل از بیعت از فرمان آن حضرت اطاعت نکرده بودند، بلکه اعلان آمادگی برای بیعت داشتند و میثاقی در آنجا وجود نداشت، مگر این که به سراغ معنای مجازی میثاق برویم.

نکته

پیمانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با علی (علیه السلام) داشت.

در خطبه بالا امام (علیه السلام) به پیمانی اشاره می کند که میان او و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و از تعبیرات خطبه، اجمالا برمی آید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن حضرت پیمانی مبنی بر مدارا با حاکمان وقت بعد از خودش گرفته است، هر چند که حکومت آنها برخلاف موازین بود.

در بعضی از منابع حدیثی، روایتی از آن حضرت نقل شده که بیانگر مضمون این پیمان است.

مرحوم سید ابن طاووس، در کشف المحجّه، ضمن روایتی از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند: «وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم)، عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا، فَقَالَ: «يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! لَكَ وِلَايَةُ أُمَّتِي. فَإِنْ وُلِّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَاجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ وَإِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعُهُمْ وَمَا هُمْ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا؛» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با من عهدی بسته است! او فرموده: «ای فرزند ابوطالب! تو سرپرست امت من هستی (و از سوی خدا تعیین شده ای) اگر مردم ولایت تو را به طور مسالمت آمیز پذیرفتند و همگی به آن رضایت دادند، بر امور آنان قیام کن! ولی اگر درباره تو اختلاف کردند، آنها را به حال خود واگذار که خداوند راه چاره و نجاتی برای تو قرار خواهد داد.»

حقیقت این است که گاه انسان بر سر دو راهی قرار می گیرد که هر دو ناخوشایند است، ولی یکی از دیگری ناخوشایندتر است. در چنین مواردی، عقل حکم می کند که برای پرهیز از امر ناخوشایندتر، انسان به استقبال امری که ناخوشایند است

۴۶ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۹۶. محمد عبده، شارح معروف مصری و علامه خوبی نیز تقریباً همین معنا را برگزیده اند.

۴۷ - شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، جلد ۲، صفحه ۹۷.



برود و این همان چیزی است که به عنوان «قاعده اهم و مهم» معروف است و گاه از آن تعبیر به «دفع افسد به فاسد» می شود. برنامه امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، مصداق همین معنا بود. امام (علیه السلام) بر سر دو راهی قرار گرفته بود، یا حکومت را که حق مسلم او است و برای تداوم اسلام و مصالح مسلمانان بسیار کار ساز است رها سازد، و یا اصل اسلام به خطر بیفتد، چرا که احزاب جاهلیت که در عصر ظهور اسلام گرفتار شکست شده بودند در کمین نشسته و منتظر فرصت بودند که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، بر سر جانشینی او اختلافی روی دهد و مسلمانان به جان هم بیفتند و آنها از کمینگاه خارج شده، طومار اسلام را در هم بیچند و حکومت را در اختیار خود بگیرند. به همین دلیل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که این امر را از قبل پیش بینی کرده بود، سفارش بالا را به علی (علیه السلام) کرد و آن حضرت که با تمام وجودش به اسلام عشق می ورزید، سفارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را مو به مو اجرا کرد.

خطبه ۱۵۷

بخش اول: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِدِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ.

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ؛ لَا يُعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ.

آخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدَّو الزَّاجِرِ بِشَوَّلِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ارْتَبِكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ.

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت ها و عظمتش ساخته است.

بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می گذرد که بر پیشینیان گذشت. آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست. آموزش شبیه به یکدیگر و نشانه هایش روشن و آشکار است. گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می راند؛ همان گونه که ساربان، شتران سبکبار را. آن کس که به غیر خویش پردازد واز خود غافل شود، در تاریکی ها سرگردان می ماند و در مهلکه ها گرفتار می شود. شیاطین او را در طغیانش به پیش می رانند و اعمال بدش را در نظرش نیک جلوه می دهند. بهشت سرمنزل پیش تازان (در طاعت خدا) و آتش دوزخ پایان کار کوتاهی کنندگان و تقصیرکاران است.

شرح و تفسیر

توجهی دیگر به مبدأ و معاد

امام (علیه السلام) خطبه رابا حمد خداوند اما با تعبیرات تازه ای آغاز می کند و می فرماید: «حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت ها و



عظمتش ساخته است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ).

در این که منظور از «ذکر» در این جا چیست؟ گاه گفته شده: قرآن مجید است که در بعضی از آیات قرآن از آن به ذکر تعبیر شده؛ چرا که سوره حمد سرآغاز آن می باشد (بنابراین که سوره حمد، نخستین سوره ای باشد که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده یا قرآن به صورت کنونی در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دستور حضرتش گردآوری شده و سوره حمد سرآغاز آن بوده باشد^{۴۹}).

و یا این که به چندین سوره از قرآن اشاره است که با حمد خدا آغاز می شود (سوره های حمد، انعام، کهف، سبأ و فاطر). یا این که ذکر، اشاره به هرگونه یاد خداست و در احادیث اسلامی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد شده که «كُلُّ كَلَامٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ فَهُوَ أَجْذَمٌ؛ هر سخنی که با حمد خدا شروع نشود بریده است»^{۵۰}.

به همین دلیل، سرآغاز غالب خطبه های پیامبر اکرم و معصومین (علیهم السلام) را حمد و ستایش پروردگار مشاهده می کنیم و جمله «سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به آیه شریفه (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ) می باشد که شکر و حمد خدا را مایه فزونی نعمت قرار داده است.^{۵۱}

توجه داشته باشید که در بسیاری از آیات قرآن، حمد به معنای شکر به کار رفته است.

و جمله «دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ» اشاره به این است که هنگامی که حمد و ستایش و شکر خدا را به جا می آوریم هم به نعمت های گوناگون او توجه می کنیم وهم به مقام عظمتش.

سپس امام (علیه السلام) بندگان خدا را مخاطب قرار داده و نسبت به ناپایداری دنیا هشدار می دهد و به عبرت گرفتن از پیشینیان توصیه می کند و می فرماید: «بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان، آن سان می گذرد که بر پیشینیان گذشت!» (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ^{۵۲} يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ).

این سخن، اشاره به مطلب معروفی است که می گوئیم تاریخ همواره تکرار می شود و حوادث امروز - با تفاوت مختصری - همچون حوادث دیروز است. و بعد در توضیح آن می فرماید: «آن چه از زندگی دنیا گذشته است باز نمی گردد و آن چه در آن هستیم جاودان نمی ماند. آخرین کار این جهان، همچون نخستین کار اوست؛ امورش شبیه به یکدیگر و نشانه

۴۸- «حمد» در لغت به معنای ستایش کردن در مقابل کار یا صفت نیک اختیاری است و از آن جا که یکی از کارهای بسیار نیک، بخشیدن نعمت به نیازمندان است، این واژه به معنای شکر نیز به کار می رود.

۴۹- این احتمال را در تفسیر نمونه در بحث سوره حمد تقویت کرده ایم و نام گذاری این سوره به «فاتحة الكتاب» را در روایات نبوی دلیل بر آن می دانیم.

۵۰- فقه السنّة، جلد ۲، صفحه ۲۳۰. (در این زمینه روایات دیگری در کتاب «معنی ابن قدامه» و «نبیل الأوطار شوکانی» نیز نقل شده است).

۵۱- این جمله، نشان می دهد که از میان احتمالات سه گانه مزبور در مورد حمد، احتمال سوّم مناسب تر است.

۵۲- «دهر» به گفته راغب در مفردات، در اصل اسمی است برای مجموع عمر جهان؛ سپس به معنای وسیع تری که عبارت از روزگار و زمان و تاریخ زندگی بشر است اطلاق شده؛ گاه به معنای مردم زمانه و گاه به معنای خالق زمان نیز به کار می رود.



هایش روشن و آشکار است» (لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ. آخِرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ. مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ).

آری، اگر دقت کنیم سلسله ای از اصول کلی را بر تاریخ بشر حاکم می بینیم که هر روز در چهره جدیدی خود را نشان می دهد و به همین دلیل، هر کس می تواند به آینده خود با دقت در تاریخ گذشتگان، آگاه شود؛ چرا که تاریخ دیروز آینه تمام نمای امروز است.

پیوسته گروهی به قدرت می رسند و همه چیز را در قبضه خود می گیرند؛ چیزی نمی گذرد که ناتوان می شوند و قدرت را به اختیار یا به اجبار به دیگران می سپارند. هنگامی که سرآمد حکومت آن ها فرا رسد به حکم قطعی پروردگار باید جای خود را به دیگران دهند: (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ).

همواره گروهی متولد می شوند؛ سپس به جوانی می رسند بعد وارد مرحله پیری و ناتوانی می شوند و همچون برگ خشکیده ای در برابر تندباد اجل قرار می گیرند و به مردگان می پیوندند و در زیر خاک های تیره و تاریک پنهان می شوند. چرخ را رسم و ره دیرین است!

سپس امام (علیه السلام) با ذکر این مقدمه به چند نصیحت و اندرز پرمعنا پرداخته، می فرماید: گویا ساعت (پایان زندگی) شما را با سرعت به پیش می راند؛ همان گونه که ساربان شتران سبکبار را! (فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ^{۵۳} حَذْوَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ). با توجه به این که زاجر به ساربانی گفته می شود که با شدت، شتران را می راند و «شَوْل» (جمع شائله) به شترانی گفته می شود که سبکبار باشند؛ یعنی مدتی از وضع حملشان گذشته و پستانشان خشکیده است و طبیعتاً ساربان ملاحظه حال آن ها را نمی کند، چنین نتیجه می گیریم که روزگار و سرآمد عمر با شدت هر چه بیش تر مردم را به سوی فنا می راند. شب ها و روزها به سرعت می گذرد. سال و ماه ها طی می شود. حوادث غیر منتظره، بیماری ها، بلاها، جنگ ها و امور دیگری از این قبیل همه و همه، انسان ها را هدف گرفته اند.

بعد از این هشدار، همگان را به این حقیقت متوجه می سازد و می فرماید: «آن کس که به غیر خویش پردازد واز خود غافل شود، در تاریکی ها سرگردان می ماند و در مهلکه ها گرفتار می شود. شیاطین او را در طغیانش به پیش می راند و اعمال بدش را در نظرش جلوه می دهند!» (فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيِرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ارْتَبَكَ^{۵۴} فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ).

هر انسانی مجموعه ای از عیوب و نقصان ها و نقاط ضعف را در خود دارد و تنها راه نجات او پرداختن به اصلاح آنهاست تا به تدریج به صورت انسان کاملی درآید و شایسته قرب خدا و نام والای خلیفه الله شود؛ ولی کسی که به بیرون خویش یعنی به انسان های دیگر یا مسایلی از قبیل: مال و مقام و ثروت و جاه بپردازد، سرگردانی و گرفتاری او یقینی است و از

۵۳- «تحدو» از ماده «حذو» و «حُدی» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساربان ها می خوانند؛ ولی سپس به هر گونه راندن و سوق دادن اطلاق شده است.

۵۴- «ارتبک» از ماده «ربک» (بر وزن ربط) به معنای پریشان و درهم شدن کار است؛ به گونه ای که نجات برای انسان مشکل شود.



آن اسفبارتر این که شیاطین، چنین انسان غافل را در طغیان‌ش تشویق می‌کنند و اعمال زشت او را چنان زینت می‌دهند که جزو نقاط قوت خود می‌شمرند و به آن افتخار می‌کنند. بدیهی است چنین انسان گرفتاری راه نجاتی نخواهد داشت. قرآن مجید درباره این گونه افراد می‌فرماید: «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آن‌ها همچون کسی اند که در ظلمت‌ها گرفتار شده و از آن خارج نمی‌گردد. آری، این گونه برای کافران، اعمال زشتی را که انجام می‌دادند، تزیین شده است.»^{۵۵}

و در پایان این بخش به سرنوشت نهایی و سرانجام کار اشاره کرده، می‌فرماید: «بهشت، سرمنزل پیش تازان و آتش دوزخ پایان کار تقصیرکاران است» (فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ). منظور از «سابقین» سبقت گیرندگان در مسیر طاعت خداست؛ که سرمنزل مقصودشان بهشت است؛ همان گونه که قرآن می‌فرماید: (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا عَرْضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا...).^{۵۶} و جمله «وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ» اشاره به کسانی است که به علت کوتاهی و تقصیر و از دست دادن فرصت‌ها گرفتار خسران و زیان شده و سرانجام‌شان دوزخ است؛ همان گونه که قرآن درباره این افراد می‌گوید: «روز قیامت می‌گویند: ای افسوس بر ما که درباره قیامت کوتاهی کردیم!» (قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا).^{۵۷}

نکته

چگونه تاریخ تکرار می‌شود؟

تاریخ بشر مجموعه ای است از حوادث بی شمار و بسیار متنوع و گوناگون؛ ولی هنگامی که درست در آن دقت می‌کنیم می‌توانیم ویژگی‌هایی برای حوادث گوناگون آن پیدا کنیم و همه را در گروه‌های معین و عناوین خاصی بگنجانیم، بخشی از آن ویژگی‌ها چنین است:

- ۱- زوال سریع نعمت‌ها و قدرت‌ها: آری نعمت‌ها و قدرت‌ها به سرعت می‌آیند و می‌روند و جای خود را به دیگری می‌سپارند.
- ۲- ناپایداری: از ویژگی‌های حوادث این جهان، ناپایداری است. تا انسان به چیزی دل خوش می‌کند، آن را از دست می‌دهد و تا به کسی دل می‌بندد، جای خالی او را مشاهده می‌کند.
- ۳- بی‌وفایی در مردم دنیا و حوادث این جهان، یکی دیگر از صفات چشمگیر است؛ تا آن جا که به صورت ضرب‌المثل درآمده، می‌گویند: «دنیا به چه کسی وفا کرده که به ما کند؟».

۵۵ - انعام، آیه ۱۲۲.

۵۶ - حدید، آیه ۲۱.

۵۷ - انعام، آیه ۳۱.



۴- غرورها و شکست های ناشی از آن: تاریخ جهان، افراد و گروه های زیادی را به خاطر دارد که روزی پیروز شدند و در پی پیروزی مغرور گشتند؛ ولی سرانجام غرورشان آن ها را بر خاک ذلت نشانند و بینی آن ها را به خاک مالید.

۵- تغییر حالات و روحيات: نزدیک ترین دوستان انسان، گاه خطرناک ترین دشمن او می شوند. گاهی دوستان ديروز، دشمنان امروزند. این ویژگی مخصوصاً در میان حاکمان و سیاستمداران جهان كاملاً به چشم می خورد.

۶- زمينه های محبت و نفرت: آن چه باقی می ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی ها، محبت ها، جوانمردی ها و اخلاص هاست و آن چه مایه نفرین و لعنت و بدنامی می شود، ظلم و ستم ها و ناجوانمردی هاست.

بخش دوم: اعلموا، عباد الله، ان التَّقوى دارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يَحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَلَا وَبِالتَّقوى تَقَطَّعُ حُمَةُ الخَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الغَايَةَ القُصوى.

عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أعْزِّ الأَنْفُسِ عَلَيكُمْ، وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَنَارَ طَرِيقَهُ. فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ! فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الفَنَاءِ لِأَيَّامِ البَقَاءِ. قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَ أَمَرْتُمْ بِالظَّنَنِ، وَ حَسِبْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكَبٌ وَ قُوفٌ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ. أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ! وَ مَا يَصْنَعُ بِالمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلِّبُهُ، وَ تَبَقَّى عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ وَ حِسَابُهُ!

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الخَيْرِ مَتْرُكٌ، وَ لَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْعَبٌ.
عِبَادَ اللَّهِ، احذَرُوا يَوْمًا تَفْحَصُ فِيهِ الأَعْمَالُ، وَ يَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ وَ تَشْيِبُ فِيهِ الأَطْفَالُ.

بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصارى است سُست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند. آگاه باشید با تقوا می توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید.

بندگان خدا! خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب ترین نفوس نسبت به خویش باشید (دست کم بر خود رحم کنید)؛ چرا که خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی؛ حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه فراهم سازید، زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است و با سرعت شما را به حرکت درآورده اند. شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده و نمی دانید چه وقت دستور حرکت به او داده می شود. بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟ و آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند، با اموال و ثروت دنیا چه می کند؟ ثروتی که (سودش برای دگران است و) مؤاخذه و حسابش بر او. ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک نسبت به آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی باشد. ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می شوند!



شرح و تفسیر

ناپایداری دنیا

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) بعد از بیانات گذشته پیرامون ناپایداری دنیا و آماده ساختن مخاطبان خود برای شنیدن اندرزهای نافع و سودمند می فرماید: «بندگان خدا بدانید که تقوا دژی است محکم و استوار (که ساکنان خود را از گزند عذاب دنیا و آخرت حفظ می کند) و فجور و بی تقوایی، حصاری سُست و بی دفاع که ساکنانش را (از خطرها) باز نمی دارد و کسی را که به آن پناه برد حفظ نمی کند» (اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحَرِّزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ).

اشاره به این که تقوا که یک ملکه نیرومند بازدارنده باطنی است، انسان را از آلودگی به گناهان باز می دارد و همین امر سبب می شود از پیامدهای نامطلوب گناه در دنیا و آخرت در امان بماند؛ به عکس افراد بی تقوا در برابر وسوسه های نفس و شیاطین جن و انس نفوذپذیرند و به آسانی در پرتگاه گناه می لغزند و سقوط آن ها سبب رسوایی در دنیا و عذاب الهی در آخرت می شود.

سپس دوّمین اثر مهم تقوا را چنین بیان می فرماید: «آگاه باشید با تقوا می توان نیش زهرآلود گناهان را قطع کرد و با یقین به برترین مرحله مقصود رسید» (أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةٌ^{۵۸} الْخَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرَكُ الْغَايَةُ الْقُصْوَى).

امام (علیه السلام) در این جا گناهان را به حیوانات گزنده سمی همچون مار و عقرب تشبیه کرده که تقوا نیش زهرآلود آن ها را قطع می کند. آری! تقوا پادزهری است مؤثر و حیات بخش و از آن جا که تقوا و یقین، لازم و ملزوم یکدیگرند می فرماید: کسی که بر مرکب یقین سوار شود به سرمنزل مقصود خواهد رسید. یقین، عامل حرکت است و تقوا برطرف کننده موانع راه. همیشه بی تقوایی ها از ضعف یقین سرچشمه می گیرد. آیا کسی که به این آیه یقین دارد که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ به یقین کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند (در حقیقت) تنها آتش می خورند»^{۵۹}، می تواند مال یتیم بخورد؟

آیا کسی را پیدا می کنید که قطعه ای از آتش سوزان را بر دارد و در دهان بگذارد؟!!

آن گاه امام (علیه السلام) برای تحریک مخاطبان و تشویق آن ها به برگرفتن زاد و توشه از این دنیای فانی می فرماید: «ای بندگان خدا، خدا را خدا را؛ مراقب عزیزترین و محبوب ترین نفوس نسبت به خویش باشید» (عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعْزَى الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ).

به یقین منظور از عزیزترین نفوس در این عبارت، خود انسان است؛ چرا که حبّ ذات، طبیعی هر انسانی است و اگر به اشخاص و اشیای دیگر علاقه دارد از پرتو حبّ ذات است؛ چرا که آن ها را در سرنوشت خود مؤثر می داند (بگذریم از

۵۸ - «حُمَةٌ» که گاه «حُمَةٌ» (بر وزن قَوْه) نیز تعبیر شده به معنای نیش حشرات و مار و عقرب و مانند آن است و گاه به سمّ آن ها اطلاق شده است.

۵۹ - نساء، آیه ۱۰.



گروه بسیار اندکی که خویشتن خویش را به کلی فراموش می کنند؛ جز خدا نمی بینند و جز خدا نمی جویند و جز خدا نمی خواهند).

به هر حال، مقصود این است که شما اگر به هیچ کس رحم نمی کنید دست کم به خود رحم کنید و اگر منافع هیچ کس را در نظر نمی گیرید، حداقل منافع خود را در نظر بگیرید که این علاقه به خویشتن، جزء فطرت شماست. و به دنبال آن، هشدار می دهد: «خداوند راه حق را برای شما آشکار ساخته و طرق آن را روشن نموده است، و سرانجام کار (از دو حال خارج نیست) یا بدبختی دایمی است و یا نیکبختی همیشگی» (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقَهُ. فَشِقْوَةٌ لِأَزْمَةٍ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!).

آن گاه امام (علیه السلام) به بیان اسباب رسیدن به سعادت دایمی و پرهیز از شقاوت همیشگی پرداخته، چنین می فرماید: «حال که چنین است در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه تهیه کنید. زاد و توشه لازم به شما معرفی شده و فرمان کوچ داده شده است، و با سرعت شما را به حرکت درآورده اند» (فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَّلْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأُمِرْتُمْ بِالظَّنَنِ^{۶۰}، وَ حُسْنَتُمْ^{۶۱} عَلَى الْمَسِيرِ).

ناگفته پیداست که منظور از تهیه زاد و توشه همان زاد و توشه تقوا و اعمال صالح است که در قرآن مجید به آن اشاره شده: «(وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)؛ زاد و توشه بیندوزید که بهترین زاد و توشه، تقواست»^{۶۲}.

جمله «أُمِرْتُمْ بِالظَّنَنِ...» می تواند اشاره به امر تشریحی الهی باشد که در آیات مربوط به فنای دنیا و این که هر کسی سرانجام طعم مرگ را می چشد به دلالت التزامی آمده است و می تواند اشاره به امر تکوینی باشد؛ زیرا خداوند اسباب و عوامل حرکت را چنان آفریده که کودکان به سرعت جوان و جوانان پیر و پیران به سوی دیار بقا می شتابند و با جمله (وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ)^{۶۳} دستور سیر سریع را به سوی اسباب آمرزش و مغفرت صادر فرموده است.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز می خوانیم که امام (علیه السلام) خطاب به فرزندش (امام حسن (علیه السلام)) می فرماید: «يَا بَنِيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيلَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا؛ پسر! آن کس که مرکبش شب و روز است، همواره در حرکت خواهد بود؛ هر چند ظاهراً ساکن است و قطع مسافت می کند؛ گرچه در جای خود ایستاده و راحت است».

۶۰- «ظَنَّ» به معنای کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر است.

۶۱- «حُسْنَتُمْ» از ماده «حَثَّ» (بر وزن صَفَّ) به معنای برانگیختن و با شتاب بردن است.

۶۲- بقره، آیه ۱۹۷.

۶۳- آل عمران، آیه ۱۳۳.



و در ادامه سخن تشبیه رسا و گویایی برای مردم دنیا ذکر کرده، می فرماید: «شما همچون کاروانی هستید که در منزلگاهی توقف کرده، و نمی دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می شود» (فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكَبٌ ۖ وَ قُوفٌ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ).

ممکن است این سؤال مطرح شود که امام (علیه السلام) در جمله «أَمِرْتُمْ بِالظَّنِّ...» می فرماید: فرمان حرکت صادر شده، در حالی که در جمله «لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ» (نمی دانند چه وقت دستور حرکت داده می شود) می فرماید: هنوز دستور حرکت صادر نشده؛ این دو تعبیر چگونه با یکدیگر سازگار است؟ با قدری توجه در می یابیم که اولی اشاره به حرکت در دنیا به سوی کمال و سرعت و شتاب در فراهم کردن اسباب مغفرت و دومی اشاره به کوچ کردن از دنیا به سوی آخرت می باشد و ابهام برطرف می گردد. به هر حال، این تشبیه به صورت دیگری در کلمات قصار آمده است؛ آن جا که می فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكَبٌ يُسَارُّ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همچون قافله ای اند که آن ها را به پیش می رانند، در حالی که در خوابند».^{۶۵}

این خواب، همان حالت غفلتی است که برای بسیاری از مردم حاصل است. سپس برای روشن تر شدن این حقیقت، چنین می فرماید: «آگاه باشید! آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیا (و دنیاپرستی) چه کار دارد؟! و آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند دیگران با اموال و ثروت دنیا چه می کند؟! ثروتی که (سودش برای است و) مؤاخذه و حسابش بر او است!» (أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ! وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَبُهُ، وَ تَبَقِيَ عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ ۖ وَ حِسَابُهُ!).

اگر منزلگاه اصلی ما آخرت است و دنیا گذرگاهی بیش نیست، چرا این قدر به دنیا دل بسته ایم؟ و اموالی که چند روزی به رسم امانت در دست ما سپرده شده و سرانجام آن را به دیگران می سپاریم و در قیامت حساب و کتابش را باید پس دهیم چرا این همه برای به دست آوردنش جانفشانی می کنیم و حلال و حرام را به هم می آمیزیم؟ امام (علیه السلام) در ادامه این سخن برای ترغیب و تشویق مردم به خیرات و نیکی ها و پرهیز از بدی ها از دو منطلق مؤثر دیگر بهره می گیرد:

نخست می گوید: «ای بندگان خدا! آن چه را خداوند وعده نیک بر آن داده است جای ترک نیست و آن چه را از بدی ها نهی کرده قابل دوست داشتن نمی باشد!» (عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَتْرُكٌ، وَ لَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرَعَبٌ).

۶۴ - «رکب» جمع راکب در اصل به معنای شترسوار است؛ ولی معمولاً این واژه به معنای کاروان به کار می رود.

۶۵ - کلمات قصار، شماره ۶۴.

۶۶ - «تبعه» از ماده تبع (بر وزن خبر) به معنای متابعت کردن است و «تبعه عمل» به کيفرهای گفته می شود که پس از ارتکاب گناه، دامان انسان را می گیرد.



اشاره به این که آن کس که امر و نهی کرده و وعده پاداش و کیفر داده یک فرد عادی نیست که جای گفتگو و تردید در آن باشد؛ خداوند قادر قهار چنین فرموده است.

و در تعبیر دوّم می فرماید: «ای بندگان خدا! از روزی که اعمال بررسی دقیق می شود، برحذر باشید؛ روزی که تزلزل و اضطراب در آن بسیار است و کودکان در آن پیر می شوند» (عِبَادَ اللَّهِ، اخْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَ يَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَ تَشْيِبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ).

در آن روز، تمام اعمال، هر چند ظاهراً کوچک و ناچیز باشد با دقت و سخت گیری بررسی خواهد شد؛ همان گونه که قرآن مجید می گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛ اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یابد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است».^{۶۸}

و منظور از فزونی زلزله در آن روز، تزلزل افکار و لرزیدن دل ها از هول محشر و وحشت از نتیجه اعمال است. درست است که در پایان این جهان، زلزله به معنای حقیقی، تمام جهان را به لرزه در می آورد و همه چیز زیر و رو می شود؛ ولی آن چه در بالا آمده مربوط به صحنه محشر است که در آن جا زلزله به معنای حقیقی آن وجود دارد؛ بلکه هر چه هست اضطراب است و وحشت و تزلزل خاطرها.

تعبیر به «تَشْيِبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ» کنایه از شدت و عمق وحشت آن صحنه است که در تعبیرات روزمره نیز به کار می رود. می گوئیم حادثه به اندازه ای سنگین است که انسان را پیر می کند؛ همان گونه که در قرآن مجید می فرماید: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»؛ اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) بر کنار می دارید، در آن روز که کودکان را پیر می کند؟!^{۶۹}

بعضی چنین پنداشته اند که پیر شدن اطفال در آن جا به معنای حقیقی آن است؛ نه معنای کنایی؛ ولی این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا در آن روز طفلی که محکوم به مجازات الهی باشد و بر اثر وحشت گرفتار پیری زودرس شود، وجود ندارد.

بخش سوم: يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ الْغَدُ لَاحِقًا بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِيءٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحْدَةٍ، وَ مَنْزِلٍ وَحْشَةٍ، وَ مُفْرَدٍ غُرْبَةٍ! وَ كَانَ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَيْتُمْ، وَ السَّاعَةَ قَدْ غَشَيْتُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَاخَتْ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَ اضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ، وَ اسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعْظُوا بِالْغَيْرِ، وَ اعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَ اتَّقُوا بِاللَّذْرِ.

۶۷- «تَشْيِبُ» از ماده «شيب» (بر وزن عيب) در اصل به معنای سفید شدن مو است و معمولاً به پیری اطلاق می شود و «شيب» (بر وزن سيب) جمع «أشيب» به معنای پیران یا سپیدمویان است در مقابل «شباب» و «شبيبة» که به معنای جوانی است.

۶۸ - لقمان، آیه ۱۶.

۶۹ - مزمل، آیه ۱۷.



ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس هایتان را ثبت می کنند. نه ظلمت شب تاریک شما را از آن ها پنهان می دارد و نه درهای محکم و فروبسته. فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می برد و فردا پشت سر آن فرا می رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می شود). گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت. گویی نفخه صور و صیحه قیامت فرا رسیده، رستاخیز، شما را در بر گرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر شده اید. باطل از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و نتایج اعمال خود را آشکارا می بینید). حال که چنین است از عبرت ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره گیرید.

شرح و تفسیر

حضور در دادگاه الهی

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای تکمیل نصایح گذشته به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست درباره مراقبان و کاتبان و حافظان اعمال و سپس درباره مرگ و قبر و مشکلات آن و سرانجام درباره حساب و کتاب قیامت که در مجموع، روح خفتگان را بیدار و غافلان را هشیار می کند.

در قسمت اول می فرماید: «ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان، و نیز حسابدارانی راستگو که مراقب شمایند که اعمالتان و حتی شماره نفس هایتان را ثبت می کنند» (اعلموا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنْ عَلَيْكُمْ رِصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ عِيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَ حِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ).

و در ادامه در وصف این مراقبان اعمال می فرماید: «نه ظلمت شب تاریک شما را از آن ها پنهان می دارد و نه درهای محکم و فروبسته!» (لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ^{۷۰}، وَلَا يَكِينُكُمْ^{۷۱} مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ^{۷۲}).

جمله «أَنَّ عَلَيْكُمْ رِصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» اشاره به گواهی اعضای پیکر انسان و حتی پوست تن او در قیامت است؛ آن گونه که قرآن می گوید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ روزی که زبان ها و دست ها و پاهای آن ها بر ضد آن ها گواهی می دهد و اعمالشان را بازگو می کند.^{۷۳} و نیز می فرماید: «حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا

۷۰- «داج» از ماده «دَجُو» (بر وزن هجو) به معنای تاریک شدن است و «لیل داج» به معنای شب تاریکی است که حتی ماه و ستارگان در آن دیده نشوند.

۷۱- «یکنکم» از ماده «کن» (بر وزن جن) در اصل به ظرفی می گویند که چیزی در آن محفوظ می دارند (ظرف در دار) سپس این معنا توسعه یافته به هر چیزی که اشیا یا اشخاص را محفوظ و مستور می دارد، اطلاق شده است.

۷۲- «رتاج» و «رتج» (بر وزن کرج) به درهای بزرگ یا درهای بسته گفته می شود.

۷۳- نور، آیه ۲۴.



شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ؛ وَوَقْتِي (کنار آتش دوزخ) می رسند گوش ها و چشم ها و پوست های نشان به آن چه می کردند گواهی می دهند. به پوست های نشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید آن ها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده، ما را گویا ساخته است».^{۷۴}

با توجه به این که «رصد» به معنای مراقب است و «عیونا» به معنای دیده بان ها، روشن می شود که این دو از قبیل اجمال و تفصیل است؛ یعنی مراقبان اعمال انسان در درجه اول، همان اعضا و جوارح اویند که در قیامت به نطق می آیند و تمام اعمال را گواهی می دهند. این که جمعی از شارحان نهج البلاغه «رصد» را به معنای وجدان اخلاقی انسان گرفته اند که او را بر بدی ها ملامت می کند، اشتباه است؛ زیرا وجدان قاضی درون است؛ نه مراقب و گواه که در مفهوم «رصد» نهفته است.

آیا این گواهی با زبان قال و نطق معمولی است و یا با زبان حال و شهادت آثار است؟ هر دو احتمال ممکن است؛ چرا که انسان هر عملی انجام می دهد در تمام اعضای او اثر می گذارد و در قیامت، این آثار بازگو کننده تمام اعمالی است که انسان در طول عمر خود انجام داده و نیز قابل تبدیل به امواج صوتی است که همگان آن را بشنوند.

و جمله «وَحُفَاظًا صِدْقًا...» اشاره به فرشتگانی است که مأمور ثبت و ضبط اعمال انسان است؛ آن گونه که قرآن کریم می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ و بی شک، نگاهبانانی بر شما گمارده شده والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می دانند شما چه می کنید».^{۷۵}

در این جا سؤال معروفی مطرح است و آن این است که با وجود علم خداوند به همه حقایق جهان هستی و این که به ما از خود ما نزدیک تر است چه نیازی به این مراقبان و گواهان است؟

پاسخ این پرسش با توجه به یک نکته روشن می شود. انسان موجودی است مادی و با جهان ماورای ماده آشنایی زیادی ندارد و نزدیک بودن خداوند را به خود احساس نمی کند؛ اما هنگامی که گفته شود اعضای پیکر و پوست تن شما در قیامت گواه تن شماست این مطلب را به خوبی درک می کند؛ همچنین اگر گفته شود: دو فرشته الهی همیشه با شماست و اعمال و کردار شما را ثبت و ضبط می کند، این گونه امور او را به موضوع مراقبت توجه بیشتری می دهد و عامل بازدارنده مؤثری در برابر گناهان اوست. خداوند متعال می خواهد به هر وسیله بندگانش را از گناهان باز دارد و گواه قراردادن اعضای پیکر و فرشتگان یکی از این وسائل است.

جالب این که این گواهان همه چیز حتی تعداد نفس کشیدن های ما را ثبت می کنند و برای نوشتن نامه اعمال ما نیازی به روشنائی چراغ ندارند؛ حتی در ظلمت مطلق نیز می نویسند و ثبت می کنند؛ اما نوشتن آن ها چگونه است؟ به یقین مانند نوشتن ما نیست؛ هر چند جزئیات آن را نمی دانیم.

۷۴ - فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱.

۷۵ - انفطار، آیات ۱۰ - ۱۲.



در ادامه بحث حافظان و مراقبان اعمال از مرگ و قبر سخن به میان می آید؛ مرگ و قبری که توجه به آن، خفتگان را بیدار و هوسبازان را هشیار می کند؛ می فرماید: «فردا به امروز نزدیک است، امروز آن چه را در آن است با خود می برد و فردا پشت سر آن فرا می رسد (و به این ترتیب، عمر به سرعت سپری می شود)» (وَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ. يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَ يَجِيءُ الْغَدُ لَاحِقًا بِهِ).

منظور از «فردا» فردای مرگ و پایان عمر است که اگر انسان آن را دور پندارد، در گرداب غفلت فرو می رود و هنگامی که آن را نزدیک ببیند مراقب اعمال خویش و تسویه حساب و ادای حقوق و توبه از گناهان می شود. و به راستی پایان عمر دور نیست، حتی اگر انسان عمر طبیعی طولانی کند؛ چرا که سال و ماه به سرعت می گذرد و کودکان، جوان و جوانان پیر می شوند؛ ضمن این که حوادث غیر منتظره توفان بلاها و بیماری ها همواره در کمین عمرند و گاه در یک چشم بر هم زدن همه چیز پایان می یابد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «غد» را در عبارت بالا به معنای فردای قیامت تفسیر کرده اند؛ گرچه آن هم نزدیک است، ولی با توجه به جمله های بعد که سخن از قبر است، معنای اول صحیح تر به نظر می رسد.

سپس همگان را به تنهایی در قبر توجه می دهد و می فرماید: «گویی هر یک از شما به سر منزل تنهایی و حفره گور خویش رسیده است. ای وای از آن خانه تنهایی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت» (فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَ مَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَ مُفْرَدِ غُرْبَةٍ!).

آری، انسانی که یک ساعت تنهایی را به آسانی تحمل نمی کرد و همیشه در جمع دوستان و بستگان و یاران می زیست، هنگامی که چشم از این دنیا می پوشد از همه دوستان و یاران و خویشان برای همیشه فاصله می گیرد و در گوری سرد و تاریک و وحشتناک در تنهایی مطلق گرفتار می شود و چه سخت و دردناک است؛ مگر این که توفیق یابد یاران جدیدی از میان اعمال صالح خود و فرشتگان پروردگار برگزیند و قبر او روضه ای از ریاض جنت و باغی از باغ های بهشت شود؛ نه حفره ای از حفره های جهنم.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ؛ أَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ؛ أَنَا الْقَبْرُ؛ أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قَبْرٌ هَرُ رَوْزٍ هَرُ يَوْمٍ سَخْنٌ رَا تَكَرَّرَ مِي كَنْد: مَن خَانَه غَرِبَت، خَانَه وَحْشَت، خَانَه حْشَرَات، خَانَه قَبْرَم. مَن بَاغِي از بَاغِ هَاي بَهْشَت يَا حْفْرَه اِي از حْفْرَه هَاي دَوْزَخَم.»^{۷۶}

سرانجام امام (علیه السلام) در آخرین بخش از سخنان خود بعد از بیان پدیده مرگ و داستان قبر به سراغ صحنه قیامت و دادگاه عدل الهی می رود و به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «گویی نفخه صور و صیحه نشور فرا رسیده، و قیامت، شما را در بر گرفته و در آن صحنه دادگاه الهی حاضر شده اید. باطل ها از شما رخت بر بسته؛ عذر تراشی ها از میان رفته؛ حقایق برای تان مسلم شده و حوادث، شما را به سرچشمه اصلی رسانده است (و به نتایج اعمال خود رسیده

۷۶- «مخط» از ماده «خط» به معنای خط کشیدن و علامت گذاری کردن است؛ بنابراین «مخط» که اسم مکان است در خطبه مزبور به معنای جایگاهی است که خط کشیده اند تا برای گور حفر کنند.

۷۷- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۷؛ اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۲۴۲.



«(اید) وَكَانَ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسَّاعَةَ قَدْ غَشَيْتِكُمْ، وَبَرَزْتُمْ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَاخَتْ عَنْكُمْ الْبَاطِلُ، وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلُّ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَصَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا».

«صیحه» در جمله «وَكَانَ الصَّيْحَةَ...» اشاره به صیحه رستاخیز است؛ فریاد عظیمی که مردگان را از خواب مرگ بیدار می‌سازد و از قبرها بیرون می‌فرستد و آماده حسابرسی می‌کند.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که جهان با صیحه و فریاد عظیمی پایان می‌گیرد که آن را «نفخه صور اول» می‌گویند؛ سپس با صیحه عظیم دیگری که فرمان حیات است قیامت آغاز می‌گردد و آن را «نفخه صور دوم» می‌نامند و آن چه در خطبه بیان شده به قرینه جمله‌های بعد از آن، اشاره به صیحه دوم است.

تعبیر به ساعت، اشاره به قیامت است؛ زیرا ساعت در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است و از آن جا که قیام قیامت سریع و حسابرسی بندگان نیز به مقتضای سریع الحساب بودن خداوند به سرعت انجام می‌گیرد از قیامت به ساعت تعبیر شده است.

و «فَصَلَ الْقَضَاءِ» به معنای داوری صحیح است که حق را از باطل جدا می‌سازد و زوال اباطیل و اضمحلال علل، اشاره به این است که در صحنه قیامت، مطالب دروغین و چهره‌های توخالی و عذرتراشی‌های بی‌اساس وجود ندارد. هر چه هست حق است و حقیقت است و واقعیت.

و جمله «وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا» اشاره به این است که هر کس به نتیجه اعمال خود می‌رسد و هر چیز جایگاه اصلی خود را در آن جا پیدا می‌کند.

امام (علیه السلام) در این جا قیامت را چنان نزدیک می‌بیند که می‌فرماید: گویی همه این امور واقع شده است: نفخ صور، قیام قیامت، زنده شدن مردگان، تشکیل دادگاه‌های عدل الهی و رسیدن به نتایج اعمال و به راستی با توجه به کوتاهی عمر دنیا در برابر آرت مطلب همین گونه است.

قرآن مجید درباره قیامت چنین تعبیر می‌کند: «(يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ)؛ روزی که صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند آن روز، روز خروج (از قبرها) است».^{۷۸} و نیز از قیامت تعبیر به «یوم الفصل» یعنی روز جداسازی حق از باطل و داوری سریع کرده است و در جایی دیگر می‌گوید: «(وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ)؛ به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود تا عذر خواهی کنند».^{۷۹} و نیز از قیامت به «(يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ)» (روز ظهور) و «(يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ)»^{۸۱} (روز آشکار شدن پنهانی‌ها) تعبیر شده است.

۷۸ - ق، آیه ۴۲.

۷۹ - مرسلات، آیه ۳۶.

۸۰ - مؤمن، آیه ۱۶.

۸۱ - طارق، آیه ۹.



و در آخرین جمله بعد از بیان آن همه هشدارها می فرماید: «حال که چنین است از عبرت ها پند گیرید، از دگرگونی نعمت ها اندرز پذیرید و از هشدار هشداردهندگان بهره گیرید» (فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالذُّرِّ).

«عبر» (جمع عبرت) اشاره به حوادث عبرت انگیزی است که در طول تاریخ به چشم می خورد و در عمر خود نیز فراوان دیده ایم و «غیر» (جمع غیره به معنای تغییر) اشاره به انقلاب ها و تغییرهای روزگار و دگرگونی نعمت ها و نزول بلاهاست و «ذُر» (جمع نذیر) به معنای اذار کننده و هشدار دهنده است؛ اعم از: پیامبران و امامان یا آیات الهی و روایات آن ها و یا حوادث روزگار.

نکته ها

الف - خیل گواهان عمل

با این که خداوند، شاهد و ناظر اعمال ما در همه حال و در هر زمان و مکان است و علم او به همه چیز برای ثبت و ضبط اعمال به یقین کفایت می کند، برای اثبات حجت بیشتر و جلب توجه نیکوکاران و بدکاران، مراقبان مختلفی بر ما گمارده که شاهدان اعمال مایند؛ از جمله:

۱. اعضا و جوارح بدن ما و حتی پوست تن، مطابق آیاتی که نازل شده، گواه اعمال مایند. جالب این که بعد از مطرح شدن موضوع «شبییه سازی» این حقیقت برای همه روشن شده که هر ذره ای از ذرات بدن انسان یک انسان کامل را در خود جای داده است! و جالب تر این که اخیراً برای شبیه سازی از پوست تن استفاده کرده اند.

۲. «حفظه» و «کتاب» یعنی فرشتگان مأمور ثبت اعمال.

۳. زمینی که در آن زندگی می کنیم نیز شاهد و گواه دیگری است؛ قرآن مجید می فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا؛ در آن روز، زمین تمام خبرهایش را بازگو می کند؛ چرا که پروردگارش به آن وحی کرده و آن را به نطق درآورده است».^{۸۲}

۴. زمانی که در آن زندگی می کنیم نیز از گواهان روز قیامت است؛ چنان که امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُمَرُّ عَلَىٰ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَ أَعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ روزی بر انسان نمی گذرد مگر این که آن روز به انسان می گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ای هستم و بر اعمال تو گواهم، در من سخنان خوب بگو و اعمال خوب بجا آور تا روز قیامت برای تو شهادت دهم».^{۸۳}

۵. و از همه فراتر گواهی پیامبران است؛ چرا که به گواهی قرآن مجید، پیامبر هر امتی روز قیامت گواه اعمال امت خویش است و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) گواه بر همه آنهاست: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا).^{۸۴}

۸۲ - زلزله، آیات ۴ و ۵.

۸۳ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۹.

۸۴ - نساء، آیه ۴۱.



به این ترتیب هرانسانی در تمام عمر خود در میان این گواهان و مراقبانی که از شش جهت، متوجه اعمال اویند قرار گرفته و کسی که ایمان به حقیقت و حقانیت این گواهان داشته باشد سزاوار است که کمترین خطایی از او سر نزند.

ب - سه جمله پرمعنا

عبارت (فَاتَعَطُّوا بِالْعَبْرِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالنُّذْرِ) دارای سه جمله کوتاه و بسیار پرمعناست که برای بیدار ساختن غافلان بهترین عامل است و در هر یک از این سه جمله به حقیقتی جداگانه اشاره شده است.

در جمله اول، عبرت ها را اندرز دهنده می شمارد. این واژه، شامل تمام حوادث تکان دهنده ای که در گذشته و حال بوده است و تاریخ پیشین و معاصر آن را در برگرفته است، می شود و حتی طبق آیات قرآن حوادث طبیعی مانند رفت و آمد شب و روز می تواند عبرت باشد: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^{۸۵}؛ خداوند، شب و روز را دگرگون و جانشین یکدیگر می سازد در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت».

در دومین جمله، تغییراتی که در زندگی انسان ها و در مجموعه جهان پیدا می شود وسیله دیگری برای پند گرفتن شمرده است. عزیزان دیروز ذلیلان امروزند و ذلیلان دیروز، عزیزان امروز، حاکمان به سرعت محکوم و محکومان به سرعت حاکم می شوند. جوانان رعنا پیران خمیده می شوند و کودکان ضعیف و ناتوان، جوانانی نیرومند و قوی بنیه. همه چیز در حال تغییر است و چیزی پایدار نیست. از اجتماع پرشور و پرهیاهوی یک قرن قبل، امروز چیزی جز یک قبرستان خاموش باقی نمانده و از این شور و غوغایی که امروز برپاست یکصد سال بعد خبری نیست که نیست. چه پند و اندرزی از این بهتر؟

در سومین جمله، اشاره به این می فرماید که فریاد انذار کنندگان و هشدار دهندگان از هر سو بلند است. انبیا و اولیا، بزرگان و صلحا، آیات و روایات هر یک با زبان حال یا قال هشدار می دهند. می فرماید از این هشدارها بهره مند شوید.

خطبه ۴

بخش اول: بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ، وَ تَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلْيَاءِ، وَ بِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَّارِ، وَ قِرَّ سَمْعَ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ، وَ كَيْفَ يُرَاعِي النَّبَاَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رِبْطَ جَنَانٍ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ.

به وسیله ما در تاریکیهای (جهل و گمراهی) هدایت یافتید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و در پرتو شعاع ما (خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)) صبح سعادت شما درخشیدن گرفت و تاریکیها پایان یافت، کر باد! گوشی که ندای پند و اندرز را نشنود و چگونه، کسی که صیحه و فریاد، او را «کر» کرده است می تواند صدای ملایم (مرا) بشنود؟ (آن کس که فرمان خدا و پیامبر را زیر پا گذارده، آیا فرمان مرا پذیرا می شود؟) و مطمئن باد! قلبی که از خوف خدا جدایی نپذیرد (و آماده پذیرش حق باشد).



شرح و تفسیر

چشم و گوش خود را باز کنید

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه به نعمتهای فراوان و چشمگیری که در سایه اسلام نصیب مسلمانان - مخصوصاً مسلمانان آغاز اسلام - شد اشاره کرده و در سه جمله کوتاه که با تشبیهات زیبایی همراه است این مطلب را چنین توضیح می دهد: «به وسیله ما در تاریکیهای (جهل و گمراهی و جاهلیت) هدایت یافتید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و در پرتو شعاع ما (خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) صبح (سعادت) شما درخشیدن گرفت و تاریکیها پایان یافت» (بِنَا اهْتَدَيْتُمْ^{۸۶} فِي الظُّلْمَاءِ^{۸۷}، وَ تَسَنَّمْتُمْ^{۸۸} ذُرْوَةَ الْعُلَيَّاءِ، وَ بِنَا أَفْجَرْتُمْ^{۹۰} عَنِ السَّرَارِ^{۹۱}).

در جمله اول، امام به شرایط زمان جاهلیت که تاریکی جهل و فساد و جنایت همه جا را فرا گرفته بود اشاره می فرماید که در پرتو وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، مردم صراط مستقیم را پیدا کردند و با سرعت به سوی مقصد حرکت نمودند. در جمله دوم، ترقی و تکامل را به شتری تشبیه می کند که دارای کوهان است (با توجه به این که «تَسَنَّمْتُمْ» از ماده سنام به معنای کوهان شتر می باشد) و می فرماید: شما بر بالای آن کوهان قرار گرفتید که اشاره به اوج ترقی و تکاملی است که نصیب مسلمین در پرتو اسلام شد و همه مورخان شرق و غرب در کتابهای خود به هنگام شرح تمدن اسلام به آن اعتراف و اذعان دارند.

در جمله سوم، وضع جامعه جاهلی را به شبهای تاریک ماه و محاق (با توجه به این که سرار به معنای شبهایی است که ماه مطلقاً در آن نمی درخشد) تشبیه کرده و می فرماید: «به وسیله پیامبر و خاندان او پرده های تاریکی شکافته شد و داخل در فجر و صبح سعادت شدید».

در واقع این تعبیرات از سرچشمه قرآن گرفته شده که اسلام و ایمان و وحی الهی را تشبیه به نور کرده، گاه می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند و آنها را از

۸۶- «اهْتَدَيْتُمْ» از «هتداء» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه و ارباب لغت در جایی به کار می رود که انسان با میل و اراده خود هدایت را بپذیرد و در عبارت بالا نیز منظور همین است.

۸۷- «ظُلْمَاء» (بر وزن صحراء) به گفته بعضی از محققان به معنای تاریکی آغاز شب است یا به تعبیر دیگر تاریکی بعد از نور، برخلاف ظلمت که مفهوم عامی دارد و به کار گرفتن این واژه در کلام امام (علیه السلام) شاید اشاره به این نکته باشد که دوران جاهلیت عرب در واقع، در تاریکی بعد از نور، یعنی دعوت انبیای اولوالعزم پیشین بود.

۸۸- «تَسَنَّمْتُمْ» از ماده «سَنَم» (بر وزن قلم) به معنای بالا رفتن است و سنام (بر وزن مرام) به معنای کوهان شتر آمده است.

۸۹- «ذُرْوَةَ» از ماده «ذرو» (بر وزن سرو) به دو معنا آمده: یکی اشراف چیزی بر چیزی و به همین جهت به قلّه کوه یا کوهان، ذروه گفته می شود و دیگر ریختن و پراکنده شدن چیزی.

۹۰- «أَفْجَرْتُمْ» از ماده «فجر» در اصل به معنای شکافتن وسیع چیزی است و از آن جا که سپیده صبح، گویی تاریکی شب را می شکافت به آن فجر گفته اند و «أَفْجَرْتُمْ» به معنای داخل فجر و سپیدی صبح شدن است.

۹۱- «سَرَار» از ماده «سیر» به معنای پنهان و نقطه مقابل آشکار است و واژه «سرار» معمولاً به شبهای آخر ماه که هوا کاملاً تاریک است گفته می شود.



تاریکیها به سوی نور بیرون می برد»^{۹۲} و در جایی دیگر می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ؛ به یقین از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد و خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت هدایت می کند و به اذن خود از تاریکیها به سوی روشنایی می برد»^{۹۳} و گاه می فرماید: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ»^{۹۴}.

سپس امام (علیه السلام) به عنوان نکوهش از کسانی که گوش شنوا ندارند و تعریف و تقدیر از افراد واقع بین و آگاه، می افزاید: «کر باد! گوسی که ندای بلند پند و اندرز را درک نکند» (وَقِرَّ سَمْعَ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ).

واژه «وقر» هم در مورد کری به کار می رود و هم سنگینی گوش؛ و منظور از «واعیه» فریادهای بلند است و اشاره به آیات صریح و کوبنده قرآن در مسائل مهم اعتقادی و عملی و اخلاقی و همچنین سنت آشکار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تعبیر به «لَمْ يَفْقَهُ» درک نکرده» به جای «لَمْ يَسْمَعْ؛ نشنیده است» به خاطر این است که تنها شنیدن اثری ندارد مهم درک کردن است.

سپس می فرماید: «کسی که صیحه و فریاد، او را (کر) کرده است چگونه می تواند آهنگ ملایم (مرا) بشنود» (وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبَاَةَ^{۹۵} مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ)^{۹۶}.

اشاره به این که اینها که فرمان خدا و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را زیر پا گذارده اند چگونه ممکن است سخنان مرا بشنوند؟! از آن جا که در برابر این گروه، گروه دیگری وجود دارد که طرفدار حقند، می فرماید: «مطمئن باد! قلبی که از خوف خدا جدایی نپذیرد (و حقیقت را درک کند و در برابر آن خاضع باشد)» (رَبِطَ جَنَانٌ^{۹۷} لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ)^{۹۸}.

۹۲ - سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۹۳ - سوره مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

۹۴ - سوره زخرف، آیه ۴۴.

۹۵ - «نبأ» در اصل از ماده «نبا» به معنای آمدن از مکانی به مکان دیگر است و از آن جا که خبر از مکانی به مکان دیگر می رود به آن نبا می گویند و «نبأ» به معنای صدای آهسته است چون از مکانی به مکان دیگر می رود. (مقایس اللغه).

۹۶ - بعضی از شارحان نهج البلاغه تصریح کرده اند که منظور از «أصمته الصيحة» در این جا این نیست که فریاد وحی آنان را کر کرده است؛ بلکه به این معناست که آنها از شنیدن فریاد وحی کر هستند، مانند: «فَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ». (سوره یونس، آیه ۴۲).

۹۷ - «جنان» به معنای قلب است چرا که در سینه انسان پنهان است و این واژه از «جن» (بر وزن فن) به معنای پنهان شدن گرفته شده است و به همین جهت به باغهای پر درخت که زمین آن پوشیده از درختان است «جنت» و به بچه ای که در شکم مادر است «جنین» و به طایفه پریان که از نظرها پوشیده اند «جن» گفته می شود و دیوانه را نیز به این جهت «مجنون» می گویند که عقلش پوشیده شده، یا «جن» به درون او راه یافته است.

۹۸ - «خفقان» در اصل به معنای «اضطراب» است.



نکته

هدایت در پرتو خاندان وحی

آنچه در فراز بالا از کلام امام (علیه السلام) خواندیم، اشاره به یک واقعیت مهم تاریخی است که از مقایسه عصر جاهلیت عرب با دوران شکوفایی بعد از طلوع اسلام، روشن می شود که عرب جاهلی از نظر معتقدات دینی، مسائل مربوط به مبدأ و معاد، نظام اجتماعی، نظام خانواده، اخلاق، تقوا و وضع اقتصادی در چه سطحی بوده و بعد از نزول قرآن و اسلام در چه سطحی قرار گرفت.

تفاوت در میان این دو آن قدر زیاد است که جز تعبیر به یک معجزه بزرگ، تعبیر دیگری برای آن نمی توان تصور کرد. آنچه امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه بیان فرموده که: ظلمت و تاریکی تمام جامعه آنان را در بر گرفته بود و با ظهور اسلام سپیده صبح سعادت آشکار گشت و بر قلّه های معرفت و فرهنگ و تمدن قرار گرفتند، فقط یک اشاره کوتاه بود و شرح آن را در کتب تاریخ تمدن اسلام باید مطالعه کرد. این معنا در خطبه های متعددی از نهج البلاغه با توضیح بیشتری آمده است.

بخش دوم: ما زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ، حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقَ النِّيَّةِ. أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سُنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَا دَلِيلَ، وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تَمِيهُونَ.

من همواره منتظر عواقب پیمان شکنی شما بودم و نشانه فریب خوردگان را در شما می دیدم ولی به خاطر استتار شما در لباس دین بود که از شما چشم پوشیدم (و راز شما را افشا نکردم) در حالی که صفای دل، مرا از درون شما آگاهی می داد (و از نیرنگهای شما آگاه بودم). من در کنار جاده های گمراه کننده ایستادم تا شما را به طریق حق رهنمون شوم، در آن هنگام که گرد هم جمع می شدید و راهنمایی نداشتید و تشنه رهبر شایسته ای بودید و برای پیدا کردن این آب حیات تلاش می کردید و به جایی نمی رسیدید.

پیمان شکنی شما را پیش بینی می کردم، ولی...

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) بازماندگان «جنگل جمل» را مخاطب ساخته، می فرماید: «من همواره منتظر عواقب پیمان شکنی شما بودم و نشانه فریب خوردگان را در شما می دیدم!» (ما زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ، وَ أَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ^{۹۹}).

در روایات آمده است که «طلحه و زبیر» مدّتی بعد از بیعت با «علی» (علیه السلام) به خدمتش آمدند و برای رفتن به «عمره» از آن حضرت اجازه گرفتند.

۹۹- «أَتَوَسَّمُكُمْ» از ماده «وَسَم» (بر وزن رسم) به معنای اثر و علامت است و این جمله اشاره به این است که من آثار پیمان شکنی را از آغاز در شما می دیدم.

۱۰۰- «مُعْتَرِّينَ» از ماده «غرور» به معنای فریب است.



امام (علیه السلام) که آثار نفاق و پیمان شکنی را در آنان می دید، بار دیگر از آنها پیمان وفاداری و بیعت گرفت، ولی همان گونه که می دانیم به پیمان خود وفادار نماندند و آتش «جنگ جمل» را روشن کردند که در آن آتش، بیش از ده هزار نفر از مسلمین سوختند و بی شک گروه زیاد دیگری در این توطئه سهیم و شریک بودند و با این که بیعت کرده بودند در صدد پیمان شکنی برآمدند و مخاطب «علی» (علیه السلام) همین گروهند.

«ابن ابی الحدید» در یکی از کلمات خود نقل می کند که: «علی» (علیه السلام) در آن روزی که «زبیر» با او بیعت کرد فرمود: «من از این بیم دارم که تو پیمان خود را بشکنی و با این بیعت مخالفت کنی!» عرض کرد: «بیم نداشته باش چنین چیزی تا ابد از من سر نمی زند!» امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند گواه و شاهد من بر این موضوع باشد؟» عرض کرد: «آری» پس از چند روز «طلحه و زبیر» خدمت امیرمؤمنان (علیه السلام) آمدند و عرض کردند: «تو می دانی در زمان حکومت «عثمان» چه اندازه به ما جفا شد! و می دانی او همواره طرفدار «بنی امیه» بود اکنون که خداوند خلافت را به تو سپرده است، بعضی از این فرمانداریها را در اختیار ما بگذار!»

امام (علیه السلام) فرمود: «به قسمت الهی راضی باشید تا من در این باره فکر کنم و بدانید من کسی را در این امانت شریک نمی کنم مگر این که از دیانت و امانت او راضی و مطمئن باشیم...» آنها از نزد حضرت بیرون آمدند در حالی که یأس از رسیدن به مقام، آنها را فرا گرفته بود و چیزی نگذشت که اجازه برای «عمره» گرفتند.

عجیب تر این که بنابه گفته «ابن ابی الحدید» هنگامی که نامه «علی» (علیه السلام) به «معاویه» رسید که: مردم همگی با من بیعت کرده اند و تو هم برای من بیعت بگیر و بزرگان اهل شام را نزد من بفرست؛ «معاویه» (سخت دستپاچه شد و) نامه ای به «زبیر» نوشت و او را به عنوان امیرالمؤمنین خطاب کرد و گفت از تمام مردم «شام» برای تو بیعت گرفتم با سرعت به سوی «کوفه» و «بصره» برو و این دو شهر را تسخیر کن که بعد از تسخیر این دو، هیچ مشکلی وجود ندارد و بعد از تو برای «طلحه» بیعت گرفتم، بروید و مردم را به عنوان خونخواهی «عثمان» بشورانید.^{۱۰۱}

سپس می افزاید: «ولی به خاطر استتار شما در لباس دین بود که از شما چشم پوشیدم (و راز شما را افشا نکردم) در حالی که صفای دل، مرا از درون شما آگاهی می داد (و از توطئه ها و نیرنگهای شما به لطف الهی آگاه بودم)» (حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقَ النِّيَّةِ).

در حقیقت این دو جمله امام (علیه السلام) پاسخ به دو سؤال متعدّد می باشد: «اولاً: اگر امام انتظار پیمان شکنی آنها را داشت و نشانه هایش را در آنها می دید چرا این مطلب را آشکار نفرمود؟ و ثانیاً: این آگاهی بر درون و باطن آنها از کجا پیدا شد؟ امام در پاسخ سؤال اول می فرماید: «استتار در پرده دین بود که ایجاب می کرد این راز مکتوم بماند» و در پاسخ سؤال دوم می فرماید: «صفای دل، مرا آگاه ساخت».

بعضی از شارحان «نهج البلاغه» احتمال دیگری در تفسیر جمله اول داده اند و آن این که شما مرا نشناختید و دلیل آن این بود که پرده خیال و برداشت نادرست از دین، مانع شناخت شما از من بود و یا دیانت من مانع شناخت شما از من

۱۰۱ - ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۱۰۲ - «جلباب» به معنای پرده، پیراهن و روسری و چادر آمده است.



گردید؛ ولی با توجه به تکلفاتی که این تفسیر دارد و تناسب چندانی با جمله های قبل در آن دیده نمی شود، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

در پایان این سخن می فرماید: «من در کنار جاده های گمراه کننده ایستادم تا شما را به طریق حق رهنمون شوم؛ در آن هنگام که گرد هم جمع می شدید و راهنمایی نداشتید و تشنه رهبر شایسته ای بودید و برای پیدا کردن این آب حیات، تلاش می کردید و به جایی نمی رسیدید» (أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سُنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِ الْمَضَلَّةِ^{۱۰۴}، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَ لَا دَلِيلَ وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تُمَيِّهُونَ^{۱۰۵}).

در حقیقت امام (علیه السلام) آنان را در عصر «عثمان» مخصوصاً سال های آخر عمر او، تشبیه به مسافرانی می کند که راه را گم کرده و در بیراهه گرفتار شده و از تشنگی می سوزند و جای جای زمین را برای رسیدن به آب حفر می کنند و به آب دست نمی یابند؛ ولی امام (علیه السلام) به یاری آنها می آید، به صراط مستقیم هدایتشان می کند و از سرچشمه هدایت سیرایشان می سازد.

به آنها توجه می دهد که اگر در آن دوران تاریک و طوفانی من نبودم چه مشکلات و گرفتاری های عظیم دینی و دنیوی دامانتان را می گرفت.

نکته ها

۱- دید باطن!

امام (علیه السلام) در این جا به نکته مهمی اشاره فرموده است و آن این که: «صفای دل و صدق نیت از اسباب بصیرت و روشن بینی است» مؤمنان پاکدل، مسائلی را می بینند که از دیگران پنهان است و این حقیقتی است که هم در قرآن مجید به آن اشاره شده و هم در روایات اسلامی، قرآن می گوید: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ اگر تقوا پیشه کنید خداوند وسیله شناخت حق از باطل را برای شما قرار می دهد (و به وسیله نور تقوا می توانید، حق و باطل را در پنهان ترین چهره هایش بشناسید)»^{۱۰۶}.

در حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده، می خوانیم: «تَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از هوشیاری مؤمن بپرهیزید که او به کمک نور خدا می بیند»^{۱۰۷} و در حدیث دیگری از امام «علی بن موسی الرضا» (علیه

۱۰۳- «جَوَادٌ» جمع «جَادَةٌ» به معنای راه های بزرگ و وسیع است.

۱۰۴- «مَضَلَّةٌ» از ماده «ضَلَّ» به معنای جایی است که انسان را به گمراهی می کشاند. بنابراین «جَوَادُ الْمَضَلَّةِ» به معنای راه های ناشناخته و گمراه کننده است.

۱۰۵- «تُمَيِّهُونَ» از ماده «مَوَّه» (بر وزن نوع) به معنای آبدار شدن و آب دادن است و کلمه «ماء» از همین واژه گرفته شده است و «أَمَاءٌ» به معنای رسیدن به آب است. بنابراین «لَا تُمَيِّهُونَ» یعنی به آب نمی رسید (هرچند تلاش برای کندن چاه می کنید).

۱۰۶- سوره انفال، آیه ۲۹.

۱۰۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۸.



می خوانیم: «مَآئِنُ مُؤْمِنٍ الْآ وَ لَهُ فِرَاسَةٌ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِ وَ مَبْلَغِ اسْتِبْصَارِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قَدْ جَمَعَ اللَّهُ لِلْإِيمَةِ مِنَّا مَا فَرَقَهُ فِي جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که هوشیاری خاصی دارد که با نور الهی به اندازه ایمان و مقدار بصیرت و علم خود می بنید و خداوند برای امامان اهل بیت (علیهم السلام) آنچه را به همه مؤمنان داده قرار داده و در همین زمینه در کتابش فرموده: در این، نشانه هایی است برای هوشیاران».

سپس افزود: «نخستین متوسمان (هوشیاران روشن بین) رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سپس امیرمؤمنان (علیه السلام) و بعد از او حسن و حسین (علیها السلام) و امامان از فرزندان حسین (علیهم السلام) تا روز قیامتند».^{۱۰۸}

جالب این که: امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) همه این سخنان را در پاسخ کسی فرمود که سؤال کرده بود: چگونه شما از قلوب مردم آگاه می شوید و خبر می دهید؟!

در حقیقت حقایق جهان پرده ای ندارد، این ما هستیم که به خاطر هوا و هوسها و وسوسه های شیطانی پرده در برابر چشم قلب خود ایجاد می کنیم و اگر با نور تقوا و ایمان این پرده ها کنار رود همه چیز آشکار است.

چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده است: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ إِلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى الْمَلَكُوتِ؛ اگر شیاطین دل‌های فرزندان آدم را احاطه نکنند می توانند به عالم ملکوت (و باطن این جهان) نظر بيفکنند».^{۱۰۹}

هوا و هوس گرد برخاسته!

حقیقت سرایی است آراسته

نبیند نظر گرچه بیناست مرد؟!

نبینی که هر جا که برخاست گرد

۲- پرده پوشی بر عیوب مردم

غالب افراد دارای عیوب پنهانی هستند و گاه انسان از طرق عادی یا از طریق فراست و ایمانی از آن آگاه می شود؛ وظیفه هر کس - مخصوصاً رهبران جامعه - این است تا آن جا که خطری برای اجتماع به وجود نیاید در عیب پوشی بکوشند و پرده دری نکنند؛ چرا که پرده درپها از یکسو، احترام شخصیت افراد را در هم می شکند و از سوی دیگر، آنها را در ارتکاب گناه جسور می کند؛ زیرا در پرده بودن عیب همواره سبب احتیاط افراد است، اما اگر کار به رسوایی کشید دیگر کسی ملاحظه نمی کند و از همه اینها گذشته پرده دری باعث اشاعه فحشا در جامعه و آلوده شدن دیگران به گناه می گردد.

به همین دلیل در احادیث اسلامی تأکید فراوانی بر این مطلب شده است در حدیثی می خوانیم که یکی از حقوق مؤمنان، بر یکدیگر این است که: «اسرار و عیوب یکدیگر را بپوشانند و خوبیها را آشکار سازند» (وَ اکْتُمُ سِرَّهُ وَ عَيْبَهُ وَ أَظْهَرُ مِنْهُ الْحُسْنَ).^{۱۱۰}

۱۰۸ - بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۸، ح ۱۳.

۱۰۹ - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۵۹ (بابا القلب و صلاحه).



در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ سَتَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ كَسَى كَسَى عَيْبِ مُؤْمِنِي رَا كَه از آشکار شدنش بیمناک است بپوشاند، خداوند هفتاد عیب او را در دنیا و آخرت می پوشاند.»^{۱۱۱}

امام (علیه السلام) در بالا اشاره پرمعنایی به این دستور اسلامی کرده و پایبندی خود را نسبت به آن آشکار ساخته، البته همان گونه که گفتیم این در موردی است که عیوب پنهانی سرچشمه مشکلات اجتماعی نگردد که در آن جا وظیفه افشاگری به میان می آید.

ولی نباید به بهانه این استثنا اسرار و عیوب مردم را فاش کرد؛ بلکه باید به راستی محلّ روشنی برای این استثنا پیدا شود.

بخش سوم: الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعُجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي! مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرَيْتَهُ! لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ! الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ.

من امروز حوادث عبرت انگیز تاریخ را که خاموش است و برای اهل معرفت گویاست برای شما به سخن در می آورم تا حقایق را فاش کنم، آن کس که از دستورات من تخلف کند، از حق دور گشته است؛ (چرا که) از زمانی که حق را به من نشان داده اند هرگز در آن تردید نکرده ام (و نگرانی من هرگز به خاطر خودم نبوده بلکه به خاطر این بود که مبدا مردم گمراه شوند همان گونه که) موسی (علیه السلام) هرگز احساس ترس نسبت به خودش نکرد بلکه از این می ترسید که جاهلان و دولتهای ضلالت غلبه کنند و مردم را به گمراهی کشند، امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته ایم (ما به سوی حق می رویم و شما به راه باطل، چشم باز کنید و در کار خود تجدید نظر نمایید) کسی که اطمینان به آب داشته باشد تشنه نمی شود (و تشنگیهای کاذب او را آزار نمی دهد، همچنین کسی که رهبر و راهنمای مطمئنی دارد در دام شک و وسوسه های شیطان نمی افتد).

شرح و تفسیر

امروز پرده ها را کنار می زنم!

جمله های متعددی که در این فراز از کلام آمده است هر کدام اشاره به نکته مهمی دارد و به نظر می رسد که در لابه لای این جمله ها، جمله های بیشتری بوده است که مرحوم «سید رضی»^(۵) به هنگام تلخیص کردن، آنها را ساقط نموده است. چرا که سیره مرحوم «سید رضی»^(۵) بر این قرار داشته که از خطبه ها گلچین می کرده و قسمت هایی را کنار می گذاشته؛ گاهی بیشتر و گاهی کمتر.

۱۱۰ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۹، ح ۳ (باب ان المؤمن صنفان).

۱۱۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۵.



به هر حال نخستین نکته ای را که امام (علیه السلام) در این جا به آن اشاره می کند این است که می فرماید: «من امروز (حوادث) بی زبانی که صد زبان دارد برای شما به سخن در می آورم (تا حقایق را فاش کند)» (الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ).

«عجماء» به معنای حیوان بی زبان است، ولی گاه به حوادث و مسائل دیگری که سخن نمی گوید نیز اطلاق می شود و لذا بسیاری از شارحان نهج البلاغه معتقدند که «عجماء» در این جا اشاره به حوادث عبرت آمیزی است که در عصر او یا در گذشته، روی داده و هر کدام برای خود زبان حالی دارند و انسانها را پند و اندرز می دهند. امام پیامهای آنها را با بیان رساتری در این جا و در موارد دیگر بیان می کند و نکته های عبرت آموز آنها را شرح می دهد. این احتمال نیز داده شده است که منظور از آن صفات کمال خود آن حضرت و یا اوامر الهی است که اینها نیز گویی خاموشند و امام سخنان آنها را بازگویی می کند.

در جمله دوم امام (علیه السلام) با قاطعیت می فرماید: «آن کس که از دستورات من تخلف کند از حق دور گشته است زیرا از زمانی که حق را به من نشان داده اند هرگز در آن تردید نکرده ام (بنابراین آنچه می گویم حق است و هرکس تخلف کند از حق فاصله گرفته)» (عَزَبَ رَأَى أَمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي، مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرَيْتُهُ).

در واقع صدر و ذیل این کلام از قبیل علت و معلول یا دلیل و مدعاست و با توجه به این که امام (علیه السلام) در دامان حق پرورش یافته و در آغوش پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بزرگ شده و همواره کاتب وحی و شاهد معجزات بوده و از همه بالاتر «بَابُ مَدِينَةِ عِلْمِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله وسلم)» و به منزله در ورودی برای شهر علم پیامبر بوده است و علاوه بر عالم ظاهر، به عالم شهود و باطن راه یافته است، این سخن هرگز ادعای گزافی نیست.

بعضی از شارحان احتمال دیگری در جمله «عَزَبَ رَأَى أَمْرِي...» داده اند و آن این که از قبیل نفرین باشد یعنی: «دور باد رأی کسی که از دستوراتم تخلف کند» ولی معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

در سومین جمله، به پاسخ سوآلی می پردازد که بعد از داستان «جنگ جمل» به ذهن بعضی می رسد و آن این که چرا امام (علیه السلام) از ماجرای این جنگ نگران بود؟

می فرماید: نگرانی من هرگز به خاطر خودم نبود بلکه به خاطر این بود که مبادا با آمدن همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به میدان، و فریاد دروغین خونخواهی قتل «عثمان» و حضور جمعی از صحابه پیمان شکن در لشکر دشمن، گروهی از عوام به شک و تردید بیفتند، درست همانند نگرانی موسی به هنگام رویارویی با ساحران. «موسی هرگز احساس ترس نسبت به خودش نکرد، بلکه از این می ترسید که جاهلان و دولتهای ضلالت غلبه کنند و مردم را به گمراهی بکشانند» (يُوجِسُ مُوسَى (علیه السلام) خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ).

این جمله اشاره به آیات سوره «طه» است آن جا که خداوند می فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَى مَنْ أَلْقَى، قَالَ بَلْ أَلْقُوا، فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عَصِيْبُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خَيْفَةً مُوسَى؛ ساحران گفتند ای موسی! آیا تو اول عصای خود را می افکنی یا ما اول باشیم؟ گفت: شما اول بیفکنید، در این هنگام



طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کند، موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد» (مبادا مردم گمراه شوند!)^{۱۱۲}

در چهارمین جمله به مردم و بازماندگان جنگ جمله هشدار می دهد که: «امروز ما و شما در جاده حق و باطل قرار گرفته ایم (یا به تعبیر دیگر بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته ایم که ما به سویی می روییم و شما به سوی دیگر! ما در متن حق هستیم و متأسفانه شما بر باطل و در لبه پرتگاه!)» (الْيَوْمَ تَواقِفْنَا^{۱۱۳} عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ).

درست چشم باز کنید و وضع خود را ببینید که بر امام زمانتان خروج کرده اید! احترام بیعت را نگه نداشته و پیمان الهی را شکسته اید! و در میان مسلمین شکاف ایجاد کرده اید! و خونهای گروه عظیمی را ریخته اید! و مسئولیت بزرگی در پیشگاه خدا و برای «یوم المعاد» جهت خود فراهم کرده اید! نیک بیندیشید و در وضع خود تجدیدنظر کنید! سرانجام در آخرین جمله می فرماید: «کسی که اطمینان به آب داشته باشد تشنه نمی شود (و تشنگیهای کاذب که معمولاً هنگام وحشت از فقدان آب، بر انسان چیره می شود به او دست نمی دهد)» (مَنْ وَتِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَطْمَأ).

اشاره به این که آن کسی که رهبر و راهنمای مطمئنی دارد، گرفتار شک و تردید و وسوسه های شیطانی و اضطراب و بی‌اعتمادی نمی گردد؛ چرا که خود را در کنار چشمه آب زلال معرفت احساس می کند و در مشکلات به او پناه می برد و از او فرمان و دستور می گیرد، شما هم اگر رهبر خود را بشناسید و به او اعتماد کنید، با اطمینان خاطر در راه حق گام می‌نهدید و از تزلزل و تردید و وسوسه های نفس و شیطان در امان خواهید بود.

نکته

مبارزه حق و باطل

در کلام بالا حق و باطل به دو جاده تشبیه شده است که گروهی از این و گروهی از آن می روند، اگر بخواهیم این دو واژه را در یک عبارت کوتاه و روشن تفسیر کنیم باید بگوییم حق همان واقعیت است و باطل پندارهای بی اساس و سرابهایی که به صورت آب نمایان می شود. به این ترتیب ذات پاک خداوند که از هر واقعیتی روشن تر و بارزتر است، نخستین چیزی است که شایسته نام حق است و غیر او به هر مقدار که با او ارتباط دارد حق است و به هر اندازه از او بیگانه است باطل است. عالم امکان، به خاطر انتسابش به خدا حق است و به خاطر آمیخته بودن با جنبه های عدمی، باطل است. تمام راه هایی که انسان را به سوی خدا می برد و به هستی او تکامل می بخشد و مراحل تازه ای از حیات جاوید به او می دهد، حق است و آنچه او را از خدا دور می کند و به اوهام و خیالات و پندارها پایبند می سازد، باطل است.

صحنه این جهان صحنه مبارزه حق و باطل است که قرآن مجید برای مجسم ساختن ابعاد این مبارزه و نتیجه و سرانجام آن، مثال بسیار جالب و پرمعنایی در سوره «رعد» بیان فرموده است: حق را به آبی تشبیه می کند که از آسمان نازل

۱۱۲ - سوره طه، آیات ۶۵ تا ۶۷.

۱۱۳ - توجه داشته باشید که «تواقفنا» از ماده «وقوف» به معنای ایستادن است (قاف مقدم بر فاء است).



می‌شود و به صورت سیلاب از دامنه کوه‌ها جاری می‌شود و باطل را به کفهای تشبیه می‌کند که بر اثر آلودگی آب بر آن ظاهر می‌شود، اما مدت زیادی طول نمی‌کشد آب وارد جلگه می‌شود آلودگی ته نشین می‌شود، کفها از بین می‌رود و آنچه مایه حیات و آبادانی است باقی می‌ماند.^{۱۱۴}

خطبه ۱۷۴

قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ. وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَّجِرًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَطْمَئِنٌّ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أُجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ. وَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَيْتِنُ كَانَ ابْنُ عَفَّانَ ظَالِمًا - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازَرَ قَاتِلِيهِ، وَأَنْ يُنَابَذَ نَاصِرِيهِ. وَلَيْتِنُ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَهَنِّهِينَ عَنْهُ، وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ وَلَيْتِنُ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصَلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَيَرْكُدَ جَانِبًا، وَيَدَعِ النَّاسَ، مَعَهُ، فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَجَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يُعْرِفْ بَابَهُ، وَلَمْ تَسَلِّمْ مَعَاذِيرَهُ.

من هیچ گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چرا که همه می‌دانستند من مرد جنگم به علاوه) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی ام و به آن ایمان دارم. به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می‌ترسید خودش نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا او به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می‌خواست با جمع آوری گروهی گرد خود (به نام خونخواهی عثمان) غلط اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد.

به خدا سوگند، او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می‌داد؛ ولی هرگز چنین کاری را نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می‌اندیشید - سزاوار بود با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذر موجهی ارائه دهد و اگر در میان این دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت؛ ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست).



شرح و تفسیر

کارهای ضد و نقیض طلحه دلیل رسوایی اوست

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه اشاره به تهدیدهای طلحه و زبیر کرده، می فرماید: «من هیچ گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی ترسانید (چرا که همه می دانستند من مرد جنگم و هرگز از مبارزه با دشمن هراسی ندارم)» (قَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ).

اشاره به این که همگان ضرب شمشیر مرا در جنگ های اسلامی دیده بودند که برترین شجاعان عرب را به خاک افکندم و نام مرا همگان با دلبری و شجاعت قرین می دانستند. تعجب آور است که چگونه طلحه و زبیر به خود اجازه می دهند مرا به جنگ تهدید کنند! با این که خودشان در جنگ ها حاضر و ناظر بودند.

سپس می فرماید: «(اضافه بر این) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی ام و به آن ایمان دارم» (وَ أَنَا عَلَيَّ مَا قَدْ وَعَدْتَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ).

این تعبیر ممکن است اشاره به وعده ای باشد که خداوند به همه مؤمنان ثابت قدم داده و فرموده است: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) و در آن روز که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم».^{۱۱۵}

و یا اشاره به وعده خاصی باشد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت در مورد پیروزی بر ناکثان و پیمان شکنان از قبل داده بود و حتی داستان جنگ جمل را با صراحت به عایشه فرمود و او را از این کار نهی کرد که شرح آن در تواریخ معروف است.^{۱۱۶}

آن گاه در ادامه این سخن، پرده ها را کنار می زند و نیات شوم طلحه و زبیر را از این کار عجولانه آشکار می سازد؛ می فرماید: «به خدا سوگند، او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به جهت این که می ترسید خودش (بر کرسی اتهام بنشیند و) نسبت به خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص تر از او بر قتل عثمان نبود و او در واقع، می خواست با جمع آوری گروهی گرد خود (به نام خونخواهی عثمان) غلط اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن ها را به شک بیندازد» (وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا^{۱۱۷} لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَظْنُتُهُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ^{۱۱۸} فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ).

۱۱۵ - غافر، آیه ۵۱.

۱۱۶ - در ذیل خطبه سیزدهم جلد اول، صفحه ۵۱۵ به بعد، در این باره مشروحاً سخن گفته ایم.

۱۱۷ - «متجرّد» از ماده «تجرّد» به معنای آماده شدن برای انجام دادن کاری با جدّ و جهد است و به شمشیر کشیده از نیام «سیف مجرد» می گویند.

۱۱۸ - «أجلب» از ماده «اجلاب» به معنای گردآوری کردن و یاری نمودن است.



و در ادامه این سخن طلحه را در افکار عمومی به محاکمه می کشد و می فرماید: «این که طلحه برای خون خواهی عثمان قیام کرد هرگز در ادعای خود صادق نبود اگر صداقت می داشت به خدا سوگند، او می بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می داد؛ ولی نکرد (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می اندیشید - سزاوار بود که با قاتلان او همکاری کند و با یارانش مبارزه نماید و اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و اگر در میان دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره گیری می کرد و به گوشه ای می رفت و مردم را با او تنها می گذاشت» (و وَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَيْنٌ كَانَ ابْنُ عُفَّانَ ظَالِمًا - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ^{۱۱۹} قَاتِلِيهِ، وَ أَنْ يُنَابِذَ^{۱۲۰} نَاصِرِيهِ. وَ لَيْنٌ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنْهَبِينَ^{۱۲۱} عَنْهُ، وَالْمُعْذِرِينَ^{۱۲۲} فِيهِ وَ لَيْنٌ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَرْكُدَ^{۱۲۳} جَانِبًا، وَ يَدَعِ النَّاسَ، مَعَهُ).

سپس می فرماید: «ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی بر آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد او قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست)» (فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَ جَاءَ بِأَمْرِ لَمْ يُعْرِفْ بَابُهُ، وَ لَمْ تَسَلِّمْ مَعَاذِيرُهُ).

امام (علیه السلام) با این دلیل روشن منطقی از روی توطئه و دروغ طلحه پرده بر می دارد و نشان می دهد که او یک سیاست باز دروغگو است که نان را به نرخ روز می خورد؛ چرا که وضع او در برابر عثمان - مطابق حصر عقلی - ممکن نبود، از این سه حالت بیرون باشد؛ یا او را ظالم می دانست یا مظلوم یا در شک و تردید بود؛ و هر یک از این ها بر خورد مناسبی را می طلبد؛ ولی او یک روز در پشت صحنه، مردم را بر قتل عثمان تحریک می کرد و بعد از قتل عثمان، بلافاصله در مقام دفاع از او برآمد و به خونخواهی او پرداخت. این است راه و رسم سیاست بازان حرفه ای مکار که گاه در یک روز مسیر خود را یک صد و هشتاد درجه تغییر می دهند!!

برنامه معاویه در این ماجرا - هر چند دور بود - نیز چندان تفاوتی با «طلحه» نداشت. او هم دست روی دست گذاشت تا «عثمان» کشته شود و بعد به خونخواهی او پرداخت. آن ها در واقع به قتل عثمان راضی بودند تا جاده برای خلافت آن ها هموار گردد و از این کلاه، نمدی برای خود تهیه کنند.

امام (علیه السلام) در عبارات مذکور می فرماید: طلحه با قاتلان عثمان همکاری نکرد؛ در حالی تاریخ می گوید او با آن ها همکاری داشت.

۱۱۹ - «یوازر» از ماده «موازره» به معنای یاری کردن است.

۱۲۰ - «ینابذ» از ماده «منابذة» به معنای دورافکندن و مبارزه نمودن است.

۱۲۱ - «منهبین» به معنای کسانی است که از کاری جلوگیری می کنند و از ماده «نهبه» (بر وزن قهقهه) گرفته شده است.

۱۲۲ - «معذرین» به معنای کسانی است که برای کار خود یا دیگران عذری می تراشند.

۱۲۳ - «یرکد» از ماده «رکود» به معنای راکد و ساکت شدن است.



پاسخ این سؤال روشن است: مقصود امام (علیه السلام)، این است که علناً و آشکارا وارد میدان نشد؛ ولی به یقین در پشت صحنه جزو کارگردان ها بود.

جالب این که به گفته «ابن قتیبه» در «الامامة والسياسة» هنگامی که «عایشه» در «بصره» خطبه می خواند که آن ها را به خونخواهی عثمان تشویق کند، مردی از اشراف و بزرگان «بصره» نامه ای نشان داد که «طلحه» جهت تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد خطاب به طلحه گفت: «این نامه را می شناسی؟» «طلحه» گفت: «آری» آن مرد گفت: «پس چرا تغییر موضع دادی؟ دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می کردی و امروز ما را به خونخواهی او دعوت می نمایی؟! شما چنین گفته بودید که علی از شما دعوت کرده بود تا مردم برای تصدی خلافت با شما دعوت کنند؛ چون سن شما بیش تر بود؛ ولی شما ابا کردید و گفتید: او به دلیل نزدیکی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سوابق اش در اسلام بر ما مقدم است و با او بیعت کردید؛ پس چرا امروز بیعت را شکستید؟!»

«طلحه» در پاسخ گفت: «او بعد از آن که خلافت را در اختیار گرفت و مردم با او بیعت کردند چنین پیشنهادی به ما کرد. ما می دانستیم او چنین کاری نخواهد کرد و اگر می کرد مهاجران و انصار خلافت ما را نمی پذیرفتند و ما ترسیدیم اگر بیعت نکنیم کشته شویم؛ لذا از روی اکراه بیعت کردیم!!»

آن مرد گفت: «این تغییر نظر شما درباره عثمان برای چیست؟» (طلحه عذر مضحکی آورد) گفت: «گروهی بر ما ایراد کردند که چرا به یاری عثمان نشتافتید؟ ما هم جبران این کوتاهی را در آن دیدیم که به خونخواهی او قیام کنیم!»^{۱۳۴} از این جا روشن می شود که مردم آن زمان نیز می دانستند طلحه در ادعای خود هرگز صادق نیست و از شگفتی های تاریخ اسلام این است که «مدائنی» در کتاب «مقتل عثمان» نقل کرده است که طلحه سه روز از دفن عثمان جلوگیری کرد تا این که بعضی از صحابه به علی (علیه السلام) متوسل شدند که موجبات دفن او را فراهم سازد. طلحه کسانی را در مسیر جنازه نشانده که آن را سنگ باران کنند. سرانجام جنازه او را به نقطه ای در مدینه به نام «حشّ کوب» (محلّی در نزدیکی بقیع) که یهود، مرده های خود را در آن جا دفن می کردند، آوردند. باز بعضی آن را سنگ باران کردند. علی (علیه السلام) کسی را فرستاد و دستور داد از این کار خودداری کند و بدین ترتیب جنازه عثمان در «حشّ کوب» دفن شد.^{۱۳۵}



۱۳۴ - الامامة و السياسة، جلد ۱، صفحه ۸۸ - ما در جلد ۵ پیام امام امیرمؤمنان (علیه السلام) ذیل خطبه ۱۳۷، صفحه ۵۱۸ مطالب دیگری آورده ایم.

۱۳۵ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز